تیرهای آتش

در نقض دلایل فرقهٔ بغدادی

نویسنده: مقتفي الأثر (ناصح الأمين)
مترجم: مجاهد دین

عنوان کتاب:	تیرهای آتشی در نقض دلایل فرقهٔ بغدادی
عنوان اصلی	النصال الحارقة في نقض حجج الفرقة المارقة
نویسنده:	مقتفي الأثر (ناصح الأمین)
مترجم:	مجاهد دین
نوبت انتشار:	اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	۲۰ مرداد ۱۳۹۸ ه. ش - ۱۰ ذی الحجة ۱٤٤۰ ه. ق
منبع:	www.mojahed-din.blogspot.com

تیرهای آتشی در نقض دلایل فرقۀ بغدادی

نویسنده:

مقتفي الأثر (ناصح الأمين)

مترجم:

مجاهد دین

فهرست مطالب

مقدمهٔ مترجم

بسم الله والحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله أما بعد:

به راستی که فرقهٔ بغدادی ناصحان را دوست ندارند، و هرکسی آنها را نصیحت کرد، به چشم خائن و عمیل و مذبذب و منافق و مرجئی و جهمی و عالم سوء و ... نگاه کردند و بیش از هرکسی با نصیحت‌گرانشان دشمنی کردند. و به راستی که بزرگ‌ترین اشتباه زندگی این بندهٔ محتاج به عفو و رحم پروردگارش، فریفته شدنم به شعار خلافت آنها بود، اما بعد از خوابیدن گرد و غبارها، حقیقت حال آنها معلوم شد که فرقه‌ای مارق و غالی هستند که ظواهر را آراسته کرده و بواطن را فاسد می‌کنند. این کتاب را بعنوان معذرتی به سوی پرودگارم و حجتی جهت رجوع از خطایم و تبیین حقیقت خلافت بغدادی ترجمه کرده‌ام. و آن را از صمیم قلب تقدیم به کسانی می‌کنم که فریب شعار و ظواهر زیبای آنها را خورده‌اند. یا الله، به راستی نیت ما از حمایت از فرقهٔ بغدادی، احیای سنّت و تحکیم شریعتت و اقامه دینت بود، اما متاسفانه کراهت این جماعت از ناصحان و منزوی شدنشان از جامعه، باعث به هدر رفتن خون شهیدان و بد بین شدن جامعهٔ مسلمین به جهاد و خلافت شد. یا الله هر آنکس که نیتش خالص است اما راهش کج شده است را به لطف و کرمت هدایت کن و هرآنکس که از قصد و عمد در راه کج حرکت کرده و برای تفرقه بین مسلمانان فعالیت می‌کند و مزدور و عمیل ملت کفر شده است و با پنهان شدن پشت نقاب اسلام سیاست آنها را پیاده می‌کند، یا الله به قوّت و بطش و عزّت خودت، جلوی او را گرفته و او را خوار و نابود گردان. آمین.

این کتاب ترجمهٔ کتابی است به نام: «النصال الحارقة في نقض حجج الفرقة المارقة» که نویسنده‌اش شخصی است با نام مستعار: «المقتفي الأثر (ناصح الأمين)» که توسط موسسة: «الوفاء الإعلامية» در سال ۲۰۱۹ میلادی نشر شده است. و من برای این ترجمه اسم: «تیرهای آتشی در نقض دلایل فرقهٔ بغدادی» را قرار داده‌ام.

در این کتاب نویسنده، اهمیت امامت عظمی و مقاصد آن و ارتباط ناگسستنی امارت و خلافت با شوکت و قدرت و سلطه را بیان می‌کند، سپس توضیح می‌دهد که خلافت ابن عواد ابو بکر بغدادی علاوه بر اینکه شوکت و قدرت و سلطه را ندارد، بلکه اگر هم همانند روز اعلام خلافتش، چنین شوکت و قدرتی داشته باشد، اما مقاصد و اهداف امامت را از اساس ضایع ساخته است، بطوری که نه تنها سنت را یاری نداد و شریعت را تحکیم نکرد و حق مظلوم را از ظالم نگرفت، بلکه جماعت او تبدیل به

مکانی برای تسلیط ظالمان بر اهل علم و ناصحان و مظلومان شده است و منبرها و منصب‌هایی برای اهل بدعت شده تا علما و مسلمانان را تکفیر کرده و به قتل برسانند. ولا حول ولا قوة إلا بالله.

از الله متعال می‌خواهم که عاقبت ما را ختم بخیر کند.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

مجاهد دین

۱۳۹۸/۰۵/۱۹

مقدمۀ مؤلف

سپاس خدایی که خالق هرچیز است، کسی که بازگشت بسوی اوست، و درود و سلام بر محمدِ نویدبخش و بیم‌دهنده، و بر آل و اصحابش و کسانی که به نیکی از آنان تبعیت می‌کنند.

اما بعد:

به تحقیق امامت عظمی، از بزرگترین اصول و واجبات اسلام است، و مصلحت دینی یا دنیویِ مسلمانان، جز با منعقد شدن آن تحقق نمی‌یابد، برای همین اهل سنّت و جماعت به اجماع بر وجوب آن اتفاق نظر دارند. ابن حزم رحمه الله می‌گوید: «اتّفق جَمِيع أهل السّنة وَجَمِيع المرجئة وَجَمِيع الشِّيعَة وَجَمِيع الْخَوَارِج على وجوب الْإِمَامَة وَأَن الْأمة وَاجِب عَلَيْهَا الانقياد لإِمَام عَادل يُقيم فيهم أَحْكَام الله ويسوسهم بِأَحْكَام الشَّرِيعَة الَّتِي أَتَى بهَا رَسُول الله صلى الله عَلَيْهِ وَسلم حاشا النجدات من الْخَوَارِج فَإِنَّهُم قَالُوا لَا يلْزم النَّاس فرض الْإِمَامَة وَإِنَّمَا عَلَيْهِم أَن يشاطوا الْحق بَينهم».

ترجمه: «همۀ اهل سنّت و همۀ مرجئه‌ها و همۀ شیعیان و همۀ خوارج بر واجب بودن امامت اتفاق نظر دارند، و اینکه بر امّت واجب است تا برای امامی عادل، فرمانبرداری داشته باشند تا در بین آنان احکام خداوند را برپا دارد و بر اساس احکام شریعتی که رسول خدا صلی الله علیه وسلم با آن آمده است امور آنان را اداره کند؛ البته بغیر از فرقۀ خوارج نجدات که می‌گویند: فرض امامت بر مردم لازم نیست بلکه تنها خودشان حق را در بین خوشان تقسیم می‌کنند».[1]

و الماوردی رحمه الله می‌گوید: «الْإِمَامَةُ: مَوْضُوعَةٌ لِخِلَافَةِ النُّبُوَّةِ فِي حِرَاسَةِ الدِّينِ وَسِيَاسَةِ الدُّنْيَا، وَعَقْدُهَا لِمَنْ يَقُومُ بِهَا فِي الْأُمَّةِ وَاجِبٌ بِالْإِجْمَاعِ».

ترجمه: «امامت برای جانشینی مقام نبوت، در پاسداری دین و سیاست دنیا وضع گردیده است، و عقد آن برای کسی که در بین امّت برای انجام آن به پا می‌خیزد به اجماع واجب است».[2]

و عبد الله بن المبارک رحمه الله می‌گوید:

كَمْ يَرْفَعُ اللهُ بِالسُّلْطَانِ مَظْلَمَةً ... فِي دِينِنَا رَحْمَةً مِنْهُ وَدُنْيَانَا

لَوْلَا الْخِلَافَةُ لَمْ تُؤْمَنْ لَنَا سُبُلٌ ... وَكَانَ أَضْعَفُنَا نَهْبًا لِأَقْوَانَا

۱- الفصل في الملل والأهواء والنحل از ابن حزم (۷۲/۴).

۲- الأحكام السلطانية از الماوردی (ص: ۱۵).

ترجمه: «چه بسیار مواردی که خداوند متعال از روی رحمتش، بوسیلهٔ سلطانی بیدادگر، ما را در دین و دنیای‌مان بالا برده است. اگر خلافت نمی‌بود راه‌ها امنیت پیدا نمی‌کرد و ضعیفان‌مان مورد تاراج قوی‌هایمان قرار می‌گرفتند».[1]

و بصورت کلّی راه‌های انعقاد امامت: یا بیعت اهل الحل و العقد و اتفاق نظر مسلمانان است، یا استخلاف[2] است یا غلبه و قهر است. و کسی که در این راه‌ها تأمل کند، می‌بیند که نقطهٔ اشتراک همهٔ این راه‌ها، یک اصل استوار و غیر منفک از امامت است و آن: **«شوکت»** و **«قدرت»** و **«سلطان»** است، چون مقاصد امامت جز با آن محقق نمی‌شود. شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «بَلِ الْإِمَامَةُ عِنْدَهُمْ تَثْبُتُ بِمُوَافَقَةِ أَهْلِ الشَّوْكَةِ عَلَيْهَا، وَلَا يَصِيرُ الرَّجُلُ إِمَامًا حَتَّى يُوَافِقَهُ أَهْلُ الشَّوْكَةِ عَلَيْهَا الَّذِينَ يَحْصُلُ بِطَاعَتِهِمْ لَهُ مَقْصُودُ الْإِمَامَةِ، فَإِنَّ الْمَقْصُودَ مِنَ الْإِمَامَةِ إِنَّمَا يَحْصُلُ بِالْقُدْرَةِ وَالسُّلْطَانِ، فَإِذَا بُويِعَ بَيْعَةً حَصَلَتْ بِهَا الْقُدْرَةُ وَالسُّلْطَانُ صَارَ إِمَامًا.

وَلِهَذَا قَالَ أَئِمَّةُ السَّلَفِ : مَنْ صَارَ لَهُ قُدْرَةٌ وَسُلْطَانٌ يَفْعَلُ بِهِمَا مَقْصُودَ الْوِلَايَةِ، فَهُوَ مِنْ أُولِي الْأَمْرِ الَّذِينَ أَمَرَ اللهُ بِطَاعَتِهِمْ مَا لَمْ يَأْمُرُوا بِمَعْصِيَةِ اللهِ، فَالْإِمَامَةُ مُلْكٌ وَسُلْطَانٌ، وَالْمُلْكُ لَا يَصِيرُ مُلْكًا بِمُوَافَقَةِ وَاحِدٍ وَلَا اثْنَيْنِ وَلَا أَرْبَعَةٍ، إِلَّا أَنْ تَكُونَ مُوَافَقَةُ هَؤُلَاءِ تَقْتَضِي مُوَافَقَةَ غَيْرِهِمْ بِحَيْثُ يَصِيرُ مُلْكًا بِذَلِكَ. وَهَكَذَا كُلُّ أَمْرٍ يَفْتَقِرُ إِلَى الْمُعَاوَنَةِ عَلَيْهِ لَا يَحْصُلُ إِلَّا بِحُصُولِ مَنْ يُمْكِنُهُمُ التَّعَاوُنُ عَلَيْهِ؛ وَلِهَذَا لَمَّا بُويِعَ عَلِيٌّ - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - وَصَارَ مَعَهُ شَوْكَةٌ صَارَ إِمَامًا.

وَلَوْ كَانَ جَمَاعَةٌ فِي سَفَرٍ فَالسُّنَّةُ أَنْ يُؤَمِّرُوا أَحَدَهُمْ، كَمَا قَالَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -: " «لَا يَحِلُّ لِثَلَاثَةٍ يَكُونُونَ فِي سَفَرٍ إِلَّا أَنْ يُؤَمِّرُوا وَاحِدًا مِنْهُمْ» " فَإِذَا أَمَّرَهُ أَهْلُ الْقُدْرَةِ مِنْهُمْ صَارَ أَمِيرًا. فَكَوْنُ الرَّجُلِ أَمِيرًا وَقَاضِيًا وَوَالِيًا وَغَيْرَ ذَلِكَ مِنَ الْأُمُورِ الَّتِي مَبْنَاهَا عَلَى الْقُدْرَةِ وَالسُّلْطَانِ، مَتَى حَصَلَ مَا يَحْصُلُ بِهِ مِنَ الْقُدْرَةِ وَالسُّلْطَانِ حَصَلَتْ وَإِلَّا فَلَا؛ إِذِ الْمَقْصُودُ بِهَا عَمَلُ أَعْمَالٍ لَا تَحْصُلُ إِلَّا بِقُدْرَةٍ، فَمَتَى حَصَلَتِ الْقُدْرَةُ الَّتِي بِهَا يُمْكِنُ تِلْكَ الْأَعْمَالُ كَانَتْ حَاصِلَةً وَإِلَّا فَلَا.

۱- الأحکام السلطانیة از الماوردی (ص: ۱۵).

۲- استخلاف یعنی: خلیفهٔ وقت، شخصی را بعد از خودش به عنوان خلیفه، تعیین کند. [اضافهٔ مترجم]

وَهَذَا مِثْلُ كَوْنِ الرَّجُلِ رَاعِيًا لِلْمَاشِيَةِ، مَتَى سُلِّمَتْ إِلَيْهِ بِحَيْثُ يَقْدِرُ أَنْ يَرْعَاهَا، كَانَ رَاعِيًا لَهَا وَإِلَّا فَلَا، فَلَا عَمَلَ إِلَّا بِقُدْرَةٍ عَلَيْهِ، فَمَنْ لَمْ يَحْصُلْ لَهُ الْقُدْرَةُ عَلَى الْعَمَلِ لَمْ يَكُنْ عَامِلًا.

وَالْقُدْرَةُ عَلَى سِيَاسَةِ النَّاسِ إِمَّا بِطَاعَتِهِمْ لَهُ، وَإِمَّا بِقَهْرِهِ لَهُمْ، فَمَتَى صَارَ قَادِرًا عَلَى سِيَاسَتِهِمْ بِطَاعَتِهِمْ أَوْ بِقَهْرِهِ، فَهُوَ ذُو سُلْطَانٍ مُطَاعٍ، إِذَا أَمَرَ بِطَاعَةِ اللَّهِ.

وَلِهَذَا قَالَ أَحْمَدُ فِي رِسَالَةِ عُبْدُوسِ بْنِ مَالِكٍ الْعَطَّارِ: " أُصُولُ السُّنَّةِ عِنْدَنَا التَّمَسُّكُ بِمَا كَانَ عَلَيْهِ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - " إِلَى أَنْ قَالَ: " وَمَنْ وَلِيَ الْخِلَافَةَ فَأَجْمَعَ عَلَيْهِ النَّاسُ وَرَضُوا بِهِ، وَمَنْ غَلَبَهُمْ بِالسَّيْفِ حَتَّى صَارَ خَلِيفَةً وَسُمِّيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَدَفْعُ الصَّدَقَاتِ إِلَيْهِ جَائِزٌ بَرًّا كَانَ أَوْ فَاجِرًا "».

ترجمه: «امامت در نزد آنها (یعنی اهل سنّت) با موافقت اهل شوکت بر سر آن ثابت می‌شود، و یک شخص امام نمی‌شود مگر اینکه «**اهل شوکت**» با او در امام بودنش موافقت کنند؛ یعنی موافقت کسانی که بوسیلهٔ اطاعت کردنشان از او (امام) مقاصد امامت حاصل می‌گردد، زیرا مقاصد و اهداف امامت تنها با «**قدرت**» و «**سلطان**» است که حاصل می‌شود، پس اگر به او بیعت دادند بوسیلهٔ این بیعت، قدرت و سلطان حاصل شده و او تبدیل به امام می‌شود. و برای همین امامان سلف می‌گویند: هرکس قدرت و سلطان به دست آورد، پس بوسیله این دو، مقصود و اهداف ولایت را انجام می‌دهد، و از اولی الأمری می‌شود که خداوند دستور به اطاعت کردن از آنها - در صورتی که امر به معصیت خداوند نکنند- داده است. پس امامت، پادشاهی و سلطان است، و پادشاهی با موافقت یک نفر و یا دو نفر و یا چهار نفر به دست نمی‌آید؛ مگر اینکه موافقت این افراد، موافقت دیگران را اقتضا نماید که به این شکل تبدیل به پادشاه می‌شود. و به همین شکل هر امری که احتیاج به معاونت و همکاری برای انجام آن را داشته باشد، پس آن امر انجام نمی‌شود مگر با وجود داشتن کسانی که امکان تعاون و همکاری بر آن امر را داشته باشند و برای همین هنگامی که به علی رضی الله عنه بیعت دادند و شوکت همراه او شد، تبدیل به امام شد.

و اگر جماعتی در سفر باشند، سنّت است که یکی از آنان امیر شود چنانکه پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: {برای سه نفر حلال نیست که در سفر باشند مگر اینکه یکی از آنان امیرشان باشد} پس وقتی که یکی از آنان که اهل قدرت است بر آنان فرمان براند، تبدیل به امیر می‌شود. و اینکه یک شخص بخواهد، امیر و قاضی و والی و دیگر اموری که مبنایشان بر اساس قدرت و سلطان است، بشود، پس هرگاه آن چیزهایی که قدرت و سلطان بوسیلهٔ آنها حاصل می‌شود وجود داشت، پس آن شخص به چنین منصب‌هایی می‌رسد وگرنه نمی‌رسد. چون مقصود از چنین منصب‌هایی انجام کارهایی است که

جز با داشتن قدرت نمی‌توان آنها را انجام داد، پس هرگاه قدرتی که انجام این اعمال را ممکن می‌سازد حاصل شد، آن منصب‌ها نیز حاصل می‌شوند وگرنه حاصل نمی‌شوند.

و این همانند این است که یک شخص چوپان یک گله بشود، پس هرگاه گله تسلیم او شد طوری که بتواند آنها را براند، پس او راعی و چوبان آنان خواهد شد، وگرنه نمی‌شود. پس نمی‌توان عملی انجام داد مگر اینکه بر انجام آن، قدرت وجود داشته باشد، پس اگر کسی قدرت بر انجام عملی نداشته باشد عامل هم نخواهد شد.

و داشتن قدرت بر سیاست و ادارۀ امور مردم، حال یا با اطاعت کردن مردم از او یا با قهر و غلبه‌اش بر مردم، پس هرگاه با اطاعت مردم از او یا با قهر و غلبه بر مردم توانست که بر مردم سیاست براند، پس تبدیل به صاحب‌سلطانی مطاع خواهد شد؛ در صورتی که به طاعت خداوند امر نماید.

و برای همین احمد در رسالۀ عبدوس بن مالک العطار می‌گوید: {در نزد ما اصول سنّت، تمسّک به آنچه است که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر آن بودند} تا آنجا که می‌گوید: {هرکس خلافت را برعهده بگیرد و مردم بر او اجماع کنند و به او راضی شوند، و (نیز) هرکس با شمشیر بر مردم غلبه یابد تا اینکه خلیفه شود و امیر المومنین نامیده شود، پس دادن صدقات به او جایز است، حال چه نیکوکار باشد چه فاجر».[1] انتهی

اکنون بعد از فهمیدن این اصل و اساس محکم، و این عقد محکم و استوار، بین رابطۀ شوکت و قدرت، با امامت و ولایت، این را به تمامی و وضوح درک می‌کنیم که اطاعت از ولّاة و حکّام مرتبط به محقق ساختن مقاصد و اهداف امامت توسط آنان است. خلیفۀ راشد علی بن ابی طالب رضی الله عنه می‌گوید: «كلماتٍ أَصَابَ فِيهِنَّ: حَقٌّ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَحْكُمَ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ، وَأَنْ يُؤَدِّيَ الْأَمَانَةَ، فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ كَانَ حَقًّا عَلَى الْمُسْلِمِينَ أَنْ يَسْمَعُوا وَيُطِيعُوا وَيُجِيبُوا إِذَا دُعُوا».

ترجمه: «امام وظیفه دارد که به آنچه الله عزوجل نازل کرده است حکم کند و امانت را ادا نماید، پس اگر چنین کرد، مسلمانان وظیفه خواهند داشت که بشنوند و اطاعت کنند و اگر فراخوانده شدند اجابت کنند».[2]

۱- منهاج السنة النبوية از ابن تیمیه (۵۲۷/۱-۵۲۹).

۲- سعید بن منصور در سننش (۱۲۸۶/۴) به شماره (۶۵۱) و ابن شیبه در مصنفش (۳۶۶/۱۷) به شماره (۳۳۱۹۹) آن را تخریج کرده‌اند و لفظ از ابن ابی شیبه است.

و به همین سبب جمهور فقهاء اطاعت از ظالمی که مقاصد و اهداف امامت را ضایع نساخته باشد واجب دانسته‌اند، شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «وَأَمَّا نَفْسُ الْوِلَايَةِ وَالسُّلْطَانِ فَهُوَ عِبَارَةٌ عَنِ الْقُدْرَةِ الْحَاصِلَةِ، ثُمَّ قَدْ تَحْصُلُ عَلَى وَجْهٍ يُحِبُّهُ اللهُ وَرَسُولُهُ، كَسُلْطَانِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ، وَقَدْ تَحْصُلُ عَلَى وَجْهٍ فِيهِ مَعْصِيَةٌ، كَسُلْطَانِ الظَّالِمِينَ».

ترجمه: «و اما خود ولایت و سلطان که عبارت است از قدرتی که حاصل شده است، و ممکن است از وجهی که الله و رسولش دوست دارند حاصل شده باشد، مانند سلطه و فرمانروایی خلفاء راشیدن، و ممکن است از وجهی که در آن معصیت وجود دارد حاصل شده باشد، مانند سلطۀ ظالمان».[1]

و صحابی بزرگوار و خلیفۀ راشد علی بن ابی طالب رضی الله عنه می‌گوید: «لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ إِمَارَةٍ بَرَّةً كَانَتْ أَوْ فَاجِرَةً. قِيلَ لَهُ: هَذِهِ الْبَرَّةُ قَدْ عَرَفْنَاهَا فَمَا بَالُ الْفَاجِرَةِ؟ قَالَ: يُؤَمَّنُ بِهَا السَّبِيلُ، وَيُقَامُ بِهِ الْحُدُودُ، وَيُجَاهَدُ بِهِ الْعَدُوُّ، وَيُقْسَمُ بِهَا الْفَيْءُ».

ترجمه: «مردم حتما باید امیری داشته باشند حال چه نیکوکار باشد چه بدکار. به او گفته شد: امیر نیکوکار را می‌دانیم، اما حکمت از امیر بدکار چیست؟ علی رضی الله عنه گفت: بوسیلۀ او راه‌ها امن می‌شود و حدود اقامه می‌شود و با دشمن جهاد کرده می‌شود و اموال فیء تقسیم می‌شود».[2]

اما شما امثال ابن عواد خونریز سفاک که خودش را در سوراخ قایم کرده و سفیهان رویبضه و مجرمش را بنگرید که چطور مقاصد شرع و امامت را پایمال نموده و آنطور که شایستۀ حکم کردن به شریعت خداوند بود حکم نکرده‌اند، و مفهوم امر به معروف و نهی از منکر را چنان تنگ کرده‌اند که این شعیره را از محتوایش کلاً بیرون آورده‌اند و مظلوم را از ظالم جدا نکردند و قدر اهل علم را نگه نداشتند و آنان را در جایگاه خودشان قرار ندادند و زبان مبتدع را از خوض و فرورفتن در دین خداوند باز نداشتند بلکه دروازه‌هایی را هم برایشان باز کردند، و منصب‌ها و مقام‌هایی به آنها دادند تا اینکه دین مردم را فاسد ساختند ـمگر کسی که الله به او رحم کرده باشد– و کشتن و تکفیر مسلمانان در نزد آنها همانند خوردن آب شده است.

ابو عبد الله بدر الدین رحمه الله دربارۀ چیزهایی که بر امام واجب است و از حقوق رعیت می‌باشد می‌گوید: «حفظ الدّین على أُصُوله المقررة، وقواعده المحررة، ورد الْبدع، والمبتدعين، وإيضاح حجج الدّين،

۱- منهاج السنة النبوية از ابن تيميه (۵۳۰/۱).

۲- منهاج السنة النبوية از ابن تيميه (۵۴۸/۱).

وَنشر الْعُلُوم الشَّرْعِيَّة، وتعظيم الْعلم وَأَهله، وَرفع مناره وَمحله، ومخالطة الْعلمَاء الْأَعْلَام، النصحاء لدين الْإِسْلَام، ومشاورتهم فِي موارد الْأَحْكَام، ومصادر النَّقْض والإبرام. قَالَ الله تَعَالَى لنَبيه [صلى الله عَلَيْهِ وَسلم] {وشاورهم فِي الْأَمر} قَالَ الْحسن: كَانَ وَالله غَنِيا عَن الْمُشَاورَة، وَلَكِن أَرَادَ أَن يستن لَهُم».

ترجمه: «دین را بر طبق اصول ثابت و قواعد معیّنش حفظ کند، و بدعت و مبتدعان را رد کند، و حجت‌های دین را واضح سازد، و علوم شرعی را منتشر نماید، و علم و اهل آن را تعظیم بدارد و مناره و محل آن را بلند نماید، و با علمای أعلام و ناصحان دین اسلام مخالطت نماید و با آنها در مورد احکام و مصادر مربوط به نقض گرداندن و استوار ساختن احکام مشورت نماید. خدای متعال به پیامبرش صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: {در کارها با آنها مشورت کن} حسن بصری می‌گوید: بخدا قسم او از مشورت بی‌نیاز بود، منتها خواست تا مشورت کردن را برای آنان سنّت نماید».[١]

و همۀ این (جرایم) را در زمان حصول شوکت و منعت و تمکین داشتند، پس امروز حالشان چگونه خواهد بود که هم تمکینشان از بین رفته و هم عقد و پیمانشان ضایع گشته است؟ و نگاه کنید اینها مجاهدان و زن و فرزندانشان هستند که هزاران نفر از آنان در زندان‌های کفار و ملحدان گرفتار شده‌اند و ابن عواد و دولت کارتونی‌اش هیچ چیز قابل ذکری برایشان انجام نداده‌اند! هرچند که در توان و امکانشان هست که آنها را از زندان بیرون آوردند، و بیرون آوردن آنها هم نیازی به غزوات و جنگ‌ها ندارد، چراکه امروز پول برای آزاد کردن آنها و حفاظت از خون آنها و خون برادرانشان کفایت می‌کند، منتها رویداد ها گواهی می‌دهند که ابن عواد و فرقۀ مارقه‌اش از عمد و قصد در بسیاری از موارد برای آزاد کردن اسیران مجاهد و زنان و فرزندانشان قصور ورزیده‌اند و آنها بسیاری از محاولاتی که به هدف بیرون آوردن اسیران از دست میلیشیات کفر و الحاد بود را به شکست کشاندند، و علمای اهل سنّت در باطل بودن اطاعت از کسی که حال او اینگونه باشد و در نامعتبر بودن ولایت و امامتش اختلافی ندارند، و آن احادیثی که مربوط به صبر گرفتن و اطاعت کردن هستند نیز شامل حال اینها نمی‌شود، شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله - همان کسی که خودش ثبوت امر در صبر بر ظالم را نقل کرده است- می‌گوید: «فَأَهْلُ السُّنَّةِ يَقُولُونَ: الْأَمِيرُ وَالْإِمَامُ وَالْخَلِيفَةُ ذُو السُّلْطَانِ الْمَوْجُودُ الَّذِي لَهُ الْقُدْرَةُ عَلَى عَمَلِ مَقْصُودِ الْوِلَايَةِ».

١- تحرير الأحكام في تدبير أهل الإسلام، از ابن جماعة (ص: ۶۵، ۶۶).

ترجمه: «اهل سنّت می‌گویند: امیر و امام و خلیفه کسی است که صاحب‌سلطه بوده و موجود باشد (غایب نباشد) و قدرت به انجام رساندن مقاصد و اهداف ولایت را داشته باشد».[۱]

و نیز می‌گوید: «النَّبِيَّ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - أَمَرَ بِطَاعَةِ الْأَئِمَّةِ الْمَوْجُودِينَ الْمَعْلُومِينَ الَّذِينَ لَهُمْ سُلْطَانٌ يَقْدِرُونَ بِهِ عَلَى سِيَاسَةِ النَّاسِ لَا بِطَاعَةِ مَعْدُومٍ وَلَا مَجْهُولٍ، وَلَا مَنْ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ، وَلَا قُدْرَةٌ عَلَى شَيْءٍ أَصْلًا».

ترجمه: «پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور به اطاعت‌کردن از امامانی داده که موجود و معلوم باشند، یعنی کسانی که دارای سلطه هستند و بوسیلهٔ آن می‌توانند امور مردم را اداره کنند، نه اینکه از کسی اطاعت شود که وجود ندارد و مجهول است، و نه کسی که سلطه ندارد و نه کسی که اصلاً بر هیچ چیز قدرت ندارد».[۲]

نکته مهم: برای اینکه زورناچی‌های ابن عوّاد بر ما افترا نبندند -چنانکه عادتشان است- می‌گویم که منظور ما از قدرت و شوکت همان چیزی است که بوسیلهٔ آن می‌توان مقاصد امامت را محقق نمود چنانکه در زمان اعلام خلافت اینگونه بودند، و منظور: تمکین و قدرت مطلقه بر کل بلاد مسلمین نیست. شیخ ترکی بن مبارک البنعلی تقبله الله بعد از آوردن ادلهٔ وجوب انتصاب امام برای مسلمانان می‌گوید: «وهذا يدلك على أهمية تحقق التمكين والقوة والشوكة -من حين الأصل-، وارتباط ذلك ارتباطاً وثيقاً بمسألة الإمامة والخلافة [...]. ولكني أحسب أن التمكين على سائر ديار المسلمين ليس شرط صحة للخلافة بقدر ما هو شرط كمال. فإن المراد تحقق التمكين جزئياً على بعض ديار المسلمين دون بعضها الآخر».

ترجمه: «و این اهمیت تحقّق تمکین و قوّت و شوکت -از جهت اینکه اصل هستند- و ارتباط محکم و ناگسستنی آن با مسالهٔ امامت و خلافت را به تو نشان می‌دهد... منتها به نظر من تمکین بر سایر دیار مسلمین شرط صحت خلافت نیست به آن اندازه که شرط کمال آن است. پس منظور، تحقق تمکین جزئی بر بخشی از دیار مسلمین است نه بر دیگر بخش‌های آن».[۳]

اما زورناچی‌های ابن عوّاد بغدادی و نوچه‌هایش به هر قیمتی که شده عیوب خلیفهٔ کارتونی و قایم‌شده در سوراخش را پینه می‌کنند و برای اعتراض کردن بر مخالفانشان از هر راه و روشی استفاده می‌کنند؛ یک بار از تکفیر و تفسیق و تبدیع و متهم کردن به خارجیت و مروق و بار دیگر با متهم کردن

۱- منهاج السنة النبوية از ابن تيميه (۵۵۶/۱).

۲- منهاج السنة النبوية از ابن تيميه (۱۱۵/۱).

۳- القيافة في عدم اشتراط التمكين للخلافة، از ترکی البنعلی (ص: ۶) ط ۲: مؤسسة الغرباء للإعلام، ۱۴۳۵ هـ (۲۰۱۴ م)

به عمیل بودن و خائن بودن، و همۀ اینها بخاطر هوای نفس و خباثتشان بوده و به ناحق است و از جانب شریعت تجاوز کرده و در دین بدون فهم و فقه حرف می‌زنند، و حالشان همانند حال امثالشان از اهل جهل و بدعت است که نصوص شرعی را می‌پیچانند و بعضی از آن را با بعضی دیگر می‌زنند.

و سرمایۀ اصلی که در نوشته‌های بی ارزششان دارند، تنها کپی و پیست کردن برای تکثیر صفحات و زیاد کردن تعداد نوشته‌ها و آراستن جلد آنها و پر زرق و برق نشان دادن آنها، و سپس منتشر کردن خزعبلاتشان به اسم سلف و علمای امّت است! و شاعر در این شعرش چه راست گفته است:

ولـيـس بـالـدعـايـة المـزخـرفـة يصـنـع عـالم وذا هـو السـفـه

كـم خـدع الـنـاسَ بـريـقُ الأغـلـفـة وكـم كـتـاب حـقُّـه أن تُـتـلـفَـه

ترجمه: «با تبلیغاتِ آراسته‌شده، نمی‌توان از کسی که نادان و سفیه است عالم ساخت. چه بسیار مردمانی که فریب جلد و غلاف کتاب‌هایی که تزئین و برّاق ساخته شده‌اند را خوردند و چه بسیار کتاب‌هایی که مستحق از بین بردن هستند».[1]

و اگر بر برادرانمان و تاج سرهایمان «فرزندان اهل سنّت و جماعت» از فریفته شدن بخاطر جعل و تزویرهای اینها نمی‌ترسیدیم پس از اینها و تدلیساتشان رویگردانی می‌کردیم، لیکن کار از اراده و خواست گذشته و به طاعت و انقیاد تعلق گرفته است، چنانکه خدای متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡتُمُونَ مَآ أَنزَلۡنَا مِنَ ٱلۡبَيِّنَٰتِ وَٱلۡهُدَىٰ مِنۢ بَعۡدِ مَا بَيَّنَّٰهُ لِلنَّاسِ فِي ٱلۡكِتَٰبِ أُوْلَٰٓئِكَ يَلۡعَنُهُمُ ٱللَّهُ وَيَلۡعَنُهُمُ ٱللَّٰعِنُونَ ١٥٩﴾ [البقرة: ۱۵۹]

«همانا کسانی‌که آنچه را که از دلائل روشن و هدایت نازل کرده‌ایم؛ بعد از آنکه آن را در کتاب (تورات) برای مردم بیان نمودیم، کتمان می‌کنند، الله آن‌ها را لعنت می‌کند، و لعنت‌کنندگان (از مؤمنان و فرشتگان نیز) آن‌ها را لعنت می‌کنند».

ابن الجوزی رحمه الله می‌گوید: «وَهَذِهِ الْآيَةُ تُوجِبُ إِظْهَارَ عُلُومِ الدِّينِ مَنْصُوصَةً كَانَتْ أَوْ مُسْتَنْبَطَةً».

ترجمه: «این آیه، آشکار نمودن علوم دینی را واجب گردانده است، چه علوم منصوص باشد چه استنباطی».[2]

و در آنچه گذشت، در اصل نامعتبر بودن ابن عواد به عنوان امام و خلیفه را بیان کردم، و بالفرض اگر به معتبر بودن خلیفه و حاکم بودن ابن عواد هم تنزل کنیم -در حالی که چنین نیست- اما در

۱- شعر از سفیان الحکمی است.

۲- الآداب الشرعیة والمنح المرعیة از ابن مفلح (۱۵۱/۲).

ادامه دلایلی که آورده‌اند و در تاویل و تنزیل آن گمراه شده‌اند و در فهمیدن دلالات و معانی آن منحرف شده‌اند را رد می‌کنم.

نوشته: مقتفي الأثر (ناصح الأمين)
یکشنبه ۱۸ ذو القعده ۱۴۴۰ هـ
برابر با ۲۱ ژوئیه ۲۰۱۹ م

حدیث اول:

امام البخاری رحمه الله می‌گوید: «حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ، حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ بُكَيْرٍ، عَنْ بُسْرِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ جُنَادَةَ بْنِ أَبِي أُمَيَّةَ، قَالَ: دَخَلْنَا عَلَى عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ، وَهُوَ مَرِيضٌ، قُلْنَا: أَصْلَحَكَ اللَّهُ، حَدِّثْ بِحَدِيثٍ يَنْفَعُكَ اللَّهُ بِهِ، سَمِعْتَهُ مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: دَعَانَا النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَبَايَعْنَاهُ، فَقَالَ فِيمَا أَخَذَ عَلَيْنَا: «أَنْ بَايَعَنَا عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، فِي مَنْشَطِنَا وَمَكْرَهِنَا، وَعُسْرِنَا وَيُسْرِنَا وَأَثَرَةً عَلَيْنَا، وَأَنْ لاَ نُنَازِعَ الأَمْرَ أَهْلَهُ، إِلَّا أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا، عِنْدَكُمْ مِنَ اللَّهِ فِيهِ بُرْهَانٌ».

ترجمه: «جنادة بن أبی أمیة گفت: نزد عبادة بن صامت رفتیم و وی مریض بود، گفتیم: خداوند حالت را اصلاح ببخشد، حدیثی را بازگو کن که خدواند تو را با آن نفع رسانده باشد، که از رسول خدا صلی الله علیه وسلم شنیده‌ای، گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم ما را فراخواند و ما با او بیعت نمودیم، و دربارۀ مواردی که از ما پیمان گرفت چنین گفت: بر شنیدن و اطاعت کردن در حالت خوشحالی و نگرانی، سختی و آسانی و ترجیح دیگران بر ما، بیعت دادیم. و اینکه با والیان و حکام، بخاطر حکومت، درگیر نشویم مگر زمانی که کفر آشکاری دیدید و برای آن از جانب خدا، دلیل و برهانی داشتید».[۱]

می‌گویم:

اولاً: این سخنش: {إِلَّا أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا، عِنْدَكُمْ مِنَ اللَّهِ فِيهِ بُرْهَانٌ = مگر زمانی که کفر آشکاری دیدید و برای آن از جانب خدا، دلیل و برهانی داشتید} نزد سلف ثابت نشده که سخن پیامبر صلی الله علیه وسلم باشد. به تحقیق سفیان الثوری رحمه الله این حدیث را روایت کرده و این عبارت را بر این اساس که زیاده‌ای از طرف بعضی از مردم است ذکر کرده و به عدم ثبوت آن اشاره کرده است! سفیان رحمه الله می‌گوید: «زَادَ بَعْضُ النَّاسِ: (مَا لَم تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا)»..

ترجمه: «بعضی از مردم این عبارت {در صورتی که کفر آشکاری ندیده باشید} را اضافه کرده‌اند».[۲]

و صحابه و سلف از قدیم دربارۀ مسالۀ خروج بر امامان ستمکار و ظالم اختلاف داشته‌اند و سخنی از کسانی که مانع خروج بر چنین امامانی هستند پیدا نکرده‌ام که (که برای عدم خروج) به این عبارت

۱- متفق علیه، البخاری (۴۷/۹) شماره (۷۰۵۵، ۷۰۵۶) و لفظ از اوست، و مسلم (۱۶/۶) شماره (۱۷۰۹).

۲- مسند أحمد (۳۵۳/۳۷).

استدلال کرده باشند! پس اگر این عبارت ثابت می‌بود -چنانکه بعضی‌ها اینگونه ادعا می‌کنند- پس صحابه و سلف به این عبارت احتجاج می‌کردند!

دوما: به فرض اینکه این عبارت ثبوت داشته باشد، پس لازمۀ ضروری فهم صحیح نصوص بطور عموم و شریعت بطور خصوص، داشتن فقه و دانش نسبت به دلالات الفاظ و انواع و مراتب آن است، امام علی بن المدینی رحمه الله می‌گوید: «التَّفَقُّهُ فِي مَعَانِي الْحَدِيثِ نِصْفُ الْعِلْمِ، وَمَعْرِفَةُ الرِّجَالِ نِصْفُ الْعِلْمِ».

ترجمه: «کسب علم دربارۀ معنای احادیث نصف علم است، و شناخت رجال، نصف دیگر علم».[۱]

و با دقت نظر دربارۀ این عبارت: «إِلَّا أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا» که از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت شده است، می‌بینیم که لفظ کفر در حدیث، عام است و شامل کفر اکبر و کفر اصغر می‌شود، و تخصیص آن به فقط کفر اکبر، تخصیصی بدون دلیل و بیّنه است. و خروج صحابه رضی الله عنهم بر حکّامی که حالشان به کفر اکبر نرسیده بود، به وضوح نشان می‌دهد که لفظ کفر، شامل اصغر و اکبر می‌شود. و امام النووی رحمه الله -با اینکه چنین می‌دید که بر حاکمان ستمگر صبر گرفته شود-، اقرار می‌کند که لفظ کفر در این روایت، شامل کفر اصغر نیز می‌شود! النووی رحمه الله می‌گوید: «وَالْمُرَادُ بِالْكُفْرِ هُنَا الْمَعَاصِي»؛ «منظور از کفر در اینجا، گناهان است».[۲]

و با جمع بستن و نگاه کردن در الفاظ روایات دیگر به وضوح و روشنی، معلوم می‌شود که لفظ کفر در روایت، شامل کفر اکبر و اصغر می‌شود. چنانکه نزد ابن حبان رحمه الله روایت شده: «إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَعْصِيَةً»؛ «مگر اینکه معصیت باشد».[۳]

۱- المحدث الفاصل بين الراوي والواعي از الرامهرمزي (ص: ۳۲۰).

۲- شرح النووي على المسلم، (۲۲۹/۱۲).

۳- عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «اسْمَعْ وَأَطِعْ فِي عُسْرِكَ وَيُسْرِكَ، وَمَنْشَطِكَ وَمَكْرَهِكَ، وَأَثَرَةٍ عَلَيْكَ، وَإِنْ أَكَلُوا مَالَكَ وَضَرَبُوا ظَهْرَكَ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَعْصِيَةً».

از عبادة بن الصامت آمده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «در سختی و آسانی ات، و خوشحالی و نگرانی ات، و ترجیح داده شدن دیگران بر تو، بشنو و اطاعت کن؛ اگرچه هم مالت را بخورند و پشتت را بزنند؛ مگر اینکه (شنیدن و اطاعت کردن در) معصیت و گناه باشد». ابن حبان در صحیحش (۴۲۵/۱۰) به شماره (۴۵۶۲) آن را تخریج کرده است.

و نیز این روایت را آورده: «إِلَّا أَنْ تَكُونَ مَعْصِيَةً لِلَّهِ بَوَاحًا»؛ «مگر اینکه (شنیدن و اطاعت کردن تو) بصورت آشکار، معصیت و نافرمانی کردن خداوند باشد».[1]

ممکن است کسی بگوید: {در این روایت‌ها ضعف وجود دارد و به آن احتجاج نمی‌شود}. پس می‌گوییم: روایت ضعیف به این معنا نیست که دروغین باشد! و اهل فن بر این اعتقاد هستند که روایت ضعیف می‌تواند تفسیر روایت صحیح باشد. القاری رحمه الله می‌گوید: «فَالْحَدِيثُ الضَّعِيفُ يَصْلُحُ أَنْ يَكُونَ تَفْسِيرًا لِلْحَدِيثِ الصَّحِيحِ».

ترجمه: «حدیث صحیح شایستگی این را دارد که تفسیری برای حدیث صحیح باشد».[2]

خلاصه:

عبارت: {إِلَّا أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا، عِنْدَكُمْ مِنَ اللَّهِ فِيهِ بُرْهَانٌ = مگر زمانی که کفر آشکاری دیدید و برای آن از جانب خدا، دلیل و برهانی داشتید} از پیامبر صلی الله علیه وسلم ثابت نشده است و بر فرض ثبوت آن پس همانطور که توضیح دادیم، هم شامل کفر اکبر می‌شود و هم کفر اصغر.

۱- عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «اسْمَعْ وَأَطِعْ فِي عُسْرِكَ وَيُسْرِكَ، وَمَنْشَطِكَ وَمَكْرَهِكَ، وَأَثَرَةٍ عَلَيْكَ، وَإِنْ أَكَلُوا مَالَكَ وَضَرَبُوا ظَهْرَكَ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَعْصِيَةً».

از عبادة بن الصامت آمده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: ای عباده، گفتم: در خدمتم. فرمود: «در سختی‌ات و آسانی‌ات، و نگرانی‌ات، و ترجیح داده شدن دیگران بر تو، بشنو و اطاعت کن؛ اگرچه هم مالت را بخورند و پشتت را بزنند؛ مگر اینکه (شنیدن و اطاعت کردن تو) بصورت آشکار، معصیت و نافرمانی کردن خداوند باشد». ابن حبان در صحیحش (۴۲۸/۱۰) به شماره (۴۵۶۶) آن را تخریج کرده است.

۲- مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح از الملا علی القاري (۲۳۹۷/۶).

حدیث دوم:

امام مسلم رحمه الله می‌گوید: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى، وَمُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ، قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ سِمَاكِ بْنِ حَرْبٍ، عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ وَائِلٍ الْحَضْرَمِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: سَأَلَ سَلَمَةُ بْنُ يَزِيدَ الْجُعْفِيُّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللهِ، أَرَأَيْتَ إِنْ قَامَتْ عَلَيْنَا أُمَرَاءُ يَسْأَلُونَا حَقَّهُمْ وَيَمْنَعُونَا حَقَّنَا، فَمَا تَأْمُرُنَا؟ فَأَعْرَضَ عَنْهُ، ثُمَّ سَأَلَهُ، فَأَعْرَضَ عَنْهُ، ثُمَّ سَأَلَهُ فِي الثَّانِيَةِ أَوْ فِي الثَّالِثَةِ، فَجَذَبَهُ الْأَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ، وَقَالَ: {اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا، فَإِنَّمَا عَلَيْهِمْ مَا حُمِّلُوا، وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ}».

ترجمه: «از پدر علقمه بن وائل حضرمی روایت است که گفت: سلمه بن یزید جعفی از رسول خدا صلی الله علیه وسلم سوال کرد و گفت: ای رسول خدا! اگر امیران، حق خود را از ما درخواست کردند و حق ما را ضایع ساختند، در این صورت چه امر می‌فرمایید؟ رسول خدا صلی الله علیه وسلم از وی روی برگرداند و او دوباره پرسید و دو بار یا سه بار این عمل اتفاق افتاد. در این هنگام اشعث بن قیس او را به سمت خود کشید. بعد رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: {بشنوید و اطاعت کنید همانا آنها مسئول اعمال خودشان هستند و شما مسئول اعمال خودتان}».[1]

می‌گویم: حدیث معلول است و به آن احتجاج نمی‌شود!

علت اول: از جهت سماک بن حرب است، اهل علم دربارۀ او اختلاف کرده‌اند و جمعی از آنان حکم به اضطراب و ضعیف بودن حدیثش کرده‌اند.

«وَقَالَ مُحَمَّدُ بنُ عَبْدِ اللهِ بنِ عَمَّارٍ: رُبَّمَا خَلَّطَ، وَيَخْتَلِفُوْنَ فِي حَدِيْثِهِ»؛ «محمد بن عبد الله بن عمار می‌گوید: گویا دچار اختلاط شده و دربارۀ حدیثش اختلاف دارند».[2]

و ابو طالب از احمد رحمه الله نقل کرده که گفت: «مُضطَرِبُ الحَدِيثِ»؛ «حدیثش مضطرب و آشفته است».[3]

«وَكَانَ شُعبَةُ يُضَعِّفُهُ»؛ «و شعبه او را تضعیف می‌کرد».[4]

۱- صحیح مسلم (۱۹/۶) شماره (۱۸۴۶).

۲- سیر أعلام النبلاء از الذهبی (ط: الرسالة) (۲۴۷/۵).

۳- تهذیب التهذیب از ابن حجر العسقلاني (ط: دار الفکر) (۲۰۴/۴).

۴- مصدر سابق

و ابن المبارک رحمه الله می‌گوید: «سِمَاكٌ ضَعِيفٌ فِي الحَدِيثِ»؛ «سماک در حدیث ضعیف است».[۱]

و الذهبی رحمه الله می‌گوید: «وَلِهَذَا تَجَنَّبَ البُخَارِيُّ إِخرَاجَ حَدِيْثِهِ»؛ «برای همین البخاری از تخریج حدیث او اجتناب می‌کرد».[۲]

و حافظ ابن حجر رحمه الله می‌گوید: «الذي حكاه المؤلف من عبد الرزاق عن الثوري أنها قاله الثوري في سماك بن الفضل اليماني والسماك بن حرب فالمعروف عن الثوري أنه ضعفه»؛ «آنچه که مولف از عبد الرزاق عن الثوری حکایت کرده است همانا الثوری آن سخن را دربارۀ سماک بن الفضل الیمانی گفته است، و اما السماک بن حرب که مشهور است الثوری او را ضعیف می‌دانست».[۳]

و ابن حبان رحمه الله می‌گوید: «يخطىء كثيرا»؛ «بسیار خطا می‌کرد».[۴]

و کسی که روایات این حدیث را دنبال کند متوجه اختلاف در بین آنها می‌شود، چون یک بار بصورت موقوف بر سخن الأشعث رضی الله عنه روایتش کرده است -چنانکه نزد مسلم و الآجری[۵] آمده است- و بار دیگری بصورت مرفوع از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایتش کرده است.

علت دوم: از جهت انقطاع سند بین علقمه بن وائل و پدرش وائل بن حجر. ابن حجر رحمه الله می‌گوید: «صدوق إلا أنه لم يسمع من أبيه»؛ «علقمه صدوق است منتها از پدرش چیزی نشنیده است».[۶]

و ابن خثیمه رحمه الله روایت کرده است: «سُئِلَ يَحْيَى بْنُ مَعِينٍ: عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ وَائِلِ الْحَضْرَمِيّ عَنْ أَبِيهِ؟ فقال: مُرْسَل»؛ «از یحیی بن معین دربارۀ روایت علقمه بن وائل الخضرمی از پدرش سوال شد، یحیی بن معین گفت: مرسل است».[۷]

۱- مصدر سابق

۲- سير أعلام النبلاء از الذهبی (ط: الرسالة) (۲۴۸/۵).

۳- تهذيب التهذيب از ابن حجر العسقلاني (ط: دار الفكر) (۲۰۵/۴).

۴- الثقات از ابن حبان (۳۳۹/۴).

۵- الآجري در الشريعة (۳۷۹/۱) به شماره (۶۹) آن را تخریج کرده است.

۶- تقريب التهذيب از ابن حجر العسقلاني (چاپ: دار الفكر) (۲۰۵/۴).

۷- التاريخ الكبير (تاريخ ابن أبي خثيمة) السفر الثاني (۹۷۰/۲).

و الترمذی رحمه الله می‌گوید: «سَأَلْتُ مُحَمَّدًا عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ وَائِلٍ هَلْ سَمِعَ مِنَ أَبِيهِ؟ فَقَالَ: إِنَّهُ وُلِدَ بَعْدَ مَوْتِ أَبِيهِ بِسِتَّةِ أَشْهُرٍ»؛ «از محمد بن اسماعیل البخاری دربارۀ علقمه بن وائل سوال کردم که آیا از پدرش حدیث شنیده است؟ گفت: علقمه شش ماه بعد از وفات پدرش به دنیا آمده است».[1]

خلاصه:

۱- به این حدیث بخاطر ضعفش احتجاج نمی‌شود.

۲- امام احمد رحمه الله در همین باب در مسندش از أبي ذر رضی الله عنه روایت کرده که گفت: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: كَيْفَ أَنْتُمْ وَأَئِمَّةٌ مِنْ بَعْدِي يَسْتَأْثِرُونَ بِهَذَا الْفَيْءِ؟ قُلْتُ: إِذَنْ وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ أَضَعُ سَيْفِي عَلَى عَاتِقِي ثُمَّ أَضْرِبُ بِهِ حَتَّى أَلْقَاكَ، أَوْ أَلْحَقَكَ، قَالَ: أَوَلَا أَدُلُّكَ عَلَى خَيْرٍ مِنْ ذَلِكَ تَصْبِرُ حَتَّى تَلْقَانِي».

ترجمه: «رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: شما چگونه خواهید بود هنگامی‌که بعد از من امامانی خواهند بود که اموال فیء را فقط برای خودشان بر می‌دارند و حق مستحقانش را نمی‌دهند؟ گفتم: سوگند به کسی که تو را به حق فرستاده است، شمشیرم را بر دوشم می‌گذارم سپس با شمشیرم با آنان می‌جنگم تا اینکه تو را ملاقات می‌کنم یا به تو ملحق می‌شوم. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: آیا تو را به کاری بهتر از آن خبر ندهم؟ صبر پیشه کن تا اینکه مرا می‌بینی».[2]

می‌گویم: این فرمودۀ پیامبر صلی الله علیه وسلم به ابو ذر رضی الله عنه: {أَوَلَا أَدُلُّكَ عَلَى خَيْرٍ مِنْ ذَلِكَ تَصْبِرُ حَتَّى تَلْقَانِي = آیا تو را به کاری بهتر از آن خبر ندهم؟} جایز بودن خروج بر امام ظالم و جائر را می‌رساند. پس پیامبر صلی الله علیه وسلم، ابو ذر رضی الله عنه را از خروج نهی نکرد بلکه او را به خوب‌ترین از بین دو کار خوب راهنمایی کرد.

و بر فرض صحت حدیث، پس مقصودش از صبر پیشه کردن، در واقع این است که بر آن امرائی که خودشان را نسبت به اموال فیء تفضیل و مقدم می‌دارند صبر کرد، نه اینکه در مقابل ظلم بطور عمومی آن هم بدون هیچ قید و حدی صبر پیشه کرد! و تجاوز ابن عوّاد بغدادی و نوچه‌هایش خیلی بیشتر از این شده است و ظلم و تندروی آنها طولانی و فراگیر و فراوان شده است، به راستی که خون مسلمانان

۱- العلل الکبیر، از الترمذي (ص: ۲۰۰).

۲- ابو داود در سننش (۳۸۶/۴) به شماره (۴۷۵۹) و احمد در مسندش (۵۰۴۳/۹) به شماره (۲۱۹۵۹) و عبد الله بن احمد بن حنبل در زوائدش بر مسند احمد (۵۰۴۳/۹) به شماره (۲۱۹۶۰) و البزار در مسندش (۴۴۴/۹) به شماره (۴۰۵۷) آن را تخریج کرده‌اند.

را ریختند و اموالشان را نابود کردند و اذیت و آزارشان به جانب شریعت هم رسید تا حدی که کلاً مقاصد و اهدافی که شریعت به دنبال آن بود را ضایع ساختند.

حدیث سوم:

امام مسلم رحمه الله می‌گوید: «حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْحَنْظَلِيُّ، أَخْبَرَنَا عِيسَى بْنُ يُونُسَ، حَدَّثَنَا الْأَوْزَاعِيُّ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ يَزِيدَ بْنِ جَابِرٍ، عَنْ رُزَيْقِ بْنِ حَيَّانَ، عَنْ مُسْلِمِ بْنِ قَرَظَةَ، عَنْ عَوْفِ بْنِ مَالِكٍ، عَنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: خِيَارُ أَئِمَّتِكُمُ الَّذِينَ تُحِبُّونَهُمْ وَيُحِبُّونَكُمْ، وَيُصَلُّونَ عَلَيْكُمْ وَتُصَلُّونَ عَلَيْهِمْ، وَشِرَارُ أَئِمَّتِكُمُ الَّذِينَ تُبْغِضُونَهُمْ وَيُبْغِضُونَكُمْ، وَتَلْعَنُونَهُمْ وَيَلْعَنُونَكُمْ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللهِ، أَفَلَا نُنَابِذُهُمْ بِالسَّيْفِ؟ فَقَالَ: لَا، مَا أَقَامُوا فِيكُمُ الصَّلَاةَ، وَإِذَا رَأَيْتُمْ مِنْ وُلَاتِكُمْ شَيْئًا تَكْرَهُونَهُ، فَاكْرَهُوا عَمَلَهُ، وَلَا تَنْزِعُوا يَدًا مِنْ طَاعَةٍ».

ترجمه: «بهترین پیشوایان و رهبران شما، کسانی هستند که شما آنها را دوست دارید و آنها نیز شما را دوست دارند، آنها برای شما دعای خیر می‌کنند و شما نیز برای آنها دعای خیر می‌کنید و بدترین پیشوایان شما، کسانی هستند که شما از آنها متنفرید و آنها نیز از شما تنفر دارند و شما آنها را نفرین می‌کنید و آنها نیز شما را نفرین می‌کنند. گفته شد: ای رسول خدا، آیا با آنها (حاکمان بد)، مبارزه و جنگ نکنیم، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: خیر، تا آن زمان که در میان شما نماز اقامه می‌کنند. پس اگر از والیتان چیزی دیدید که آن را ناپسند دانستید پس عمل او را ناپسند بدارید و دست از اطاعت او نکشید».[1]

می‌گویم: اینکه این فرمودۀ پیامبر صلی الله علیه وسلم: {لَا، مَا أَقَامُوا فِيكُمُ الصَّلَاةَ = خیر تا آن زمان که در میان شما نماز اقامه می‌کنند} را به این شکل تاویل کرده که: {تا آن زمان که با کفر اکبر کافر نشده باشند} تاویل بسیار بعید و ضعیفی است، و درست این است که منظور از آن این باشد که تا زمانی که شعائر اسلام را برپا می‌دارند و مقاصد امامت را محقق می‌گردانند و عدالت را برپا می‌دارند و به داد مظلوم می‌رسند و دست ظالم را می‌گیرند. چراکه نماز از شعائر دین است که از فحشاء و منکر و بغی بر مردم نهی می‌کند، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ تَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِۗ﴾ [العنكبوت: ٤٥] «یقیناً نماز (انسان را) از زشتی‌ها و منکر باز می‌دارد».

و برپا داشتن نماز تنها به مجرد انجام دادن آن نیست، بلکه با محقق گردادن مقاصد آن است. شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «الصَّلَاةَ إِذَا أَتَى بِهَا كَمَا أُمِرَ نَهَتْهُ عَنْ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ، وَإِذَا لَمْ تَنْهَهُ دَلَّ

۱- صحیح مسلم (۲۴/۶) شماره (۱۸۵۵).

عَلَى تَضْيِيعِهِ لِحُقُوقِهَا، وَإِنْ كَانَ مُطِيعًا. وَقَدْ قَالَ تَعَالَى: ﴿فَخَلَفَ مِنۢ بَعۡدِهِمۡ خَلۡفٌ أَضَاعُواْ ٱلصَّلَوٰةَ﴾ [مریم: ۵۹]. وَإِضَاعَتُهَا التَّفْرِيطُ فِي وَاجِبَاتِهَا، وَإِنْ كَانَ يُصَلِّيهَا».

ترجمه: «هرگاه آنطوری که به نماز امر شده است نماز خوانده شود، شخص را از زشتی‌ها و منکر باز می‌دارد، و اگر او از زشتی و منکر باز نداشت نشان می‌دهد که حقوق نماز را ضایع ساخته است اگرچه هم مطیع بوده باشد (و نماز را خوانده باشد). خداوند متعال می‌فرماید: {آنگاه پس از آنان (فرزندان) نا خلفانی جانشین شدند که نماز را ضایع ساختند}. و ضایع ساختن نماز، کوتاهی کردن در واجبات آن است اگرچه هم آن را بخواند».[۱]

و برپا داشتن نماز نیز از واجبات خلیفه است بلکه در اصل او خودش باید برای مردم امامت کند، برای همین نصوص و اقوال همدیگر را تقویت می‌کنند که نماز پشت سر نیکوکار و بدکارشان جایز است، و این قول را آنچه که مسلم رحمه الله در صحیحش از أم الحصین رضی الله عنها روایت کرده است تقویت می‌کند که می‌گوید: شنیدم پیامبر صلی الله علیه وسلم خطبه حجة الوداع می‌داد و می‌فرمود: «وَلَوِ اسْتُعْمِلَ عَلَيْكُمْ عَبْدٌ يَقُودُكُمْ بِكِتَابِ اللهِ، فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا».

ترجمه: «اگرچه هم برده‌ای شما را به کار بگیرد و با کتاب خداوند شما را رهبری کند، پس از او بشنوید و اطاعت کنید».[۲]

و خلیفهٔ راشد علی بن ابی طالب رضی الله عنه می‌گوید: «لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ إِمَارَةٍ بَرَّةً كَانَتْ أَوْ فَاجِرَةً. قِيلَ لَهُ: هَذِهِ الْبَرَّةُ قَدْ عَرَفْنَاهَا فَمَا بَالُ الْفَاجِرَةِ؟ قَالَ: يُؤَمَّنُ بِهَا السَّبِيلُ، وَيُقَامُ بِهِ الْحُدُودُ، وَيُجَاهَدُ بِهِ الْعَدُوُّ، وَيُقْسَمُ بِهَا الْفَيْءُ».

ترجمه: «مردم حتما باید امیری داشته باشند حال چه نیکوکار باشد چه بدکار. به او گفته شد: امیر نیکوکار را می‌دانیم، اما حکمت از امیر بدکار چیست؟ علی رضی الله عنه گفت: بوسیلهٔ او راه‌ها امن می‌شود و حدود اقامه می‌شود و با دشمن جهاد کرده می‌شود و اموال فیء تقسیم می‌شود».[۳]

خلاصه:

وجوب صبر بر خلیفه‌ای که نسبت به نفس خودش عاصی و گناهکار است در صورتی است که مقاصد و اهداف امامت مانند حفظ دین و اقامهٔ عدالت و امنیت در بین مسلمین را محقق گرداند.

۱- مجموع الفتاوی از ابن تیمیه (۲۲/۶).

۲- صحیح مسلم (۱۴/۶) شماره (۱۸۳۸).

۳- منهاج السنة النبوية از ابن تیمیه (۵۴۸/۱).

حدیث چهارم:

امام مسلم رحمه الله می‌گوید: «حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللهِ بْنُ مُعَاذٍ الْعَنْبَرِيُّ، حَدَّثَنَا أَبِي، حَدَّثَنَا عَاصِمٌ وَهُوَ ابْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ زَيْدِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ نَافِعٍ، قَالَ: جَاءَ عَبْدُ اللهِ بْنُ عُمَرَ إِلَى عَبْدِ اللهِ بْنِ مُطِيعٍ حِينَ كَانَ مِنْ أَمْرِ الْحَرَّةِ مَا كَانَ، زَمَنَ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، فَقَالَ: اطْرَحُوا لِأَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ وِسَادَةً، فَقَالَ: إِنِّي لَمْ آتِكَ لِأَجْلِسَ، أَتَيْتُكَ لِأُحَدِّثَكَ حَدِيثًا سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُهُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: {مَنْ خَلَعَ يَدًا مِنْ طَاعَةٍ، لَقِيَ اللهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا حُجَّةَ لَهُ، وَمَنْ مَاتَ وَلَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً}».

ترجمه: «از نافع روایت است که گفت: عبد الله بن عمر به هنگام قضیۀ حرّه در زمان یزید بن معاویه به نزد عبد الله بن مطیع رفت. عبد الله بن مطیع گفت: برای ابو عبد الرحمن بالشی بگذارید. ابو عبد الرحمن عبد الله بن عمر گفت: من نزد تو نیامده‌ام که بنشینم. بلکه به این دلیل نزدت آمده‌ام تا حدیثی که از پیامبر صلی الله علیه وسلم شنیده‌ام را برایت روایت کنم. شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: هرکس دستی را از زیر طاعت بیرون کشد (از اطاعت امیر سرپیچی کند) در ملاقات خداوند در روز قیامت هیچ حجتی برای او نیست، و هرکس در حالی بمیرد که با هیچ امام و کارگزاری بیعت نکرده است، به مرگ جاهلیت مرده است».[1]

می‌گویم: این حدیث چیزی دربارۀ حاکم ظالم و صبر گرفتن بر او نگفته است، و عجیب است که برای صبر گرفتن بر حاکم ظالم به این حدیث استدلال شود! این حدیث در اصل دربارۀ حاکم عادل است، و ربط دادن آن به حاکم ظالم و جائر تحکمی بدون دلیل است.

۱- صحیح مسلم (۲۲/۶) شماره (۱۸۵۱).

حدیث پنجم:

امام مسلم رحمه الله می‌گوید: «وحَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سَهْلِ بْنِ عَسْكَرٍ التَّمِيمِيُّ، حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ حَسَّانَ، ح وحَدَّثَنَا عَبْدُ اللهِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الدَّارِمِيُّ، أَخْبَرَنَا يَحْيَى وَهُوَ ابْنُ حَسَّانَ، حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ يَعْنِي ابْنَ سَلَّامٍ، حَدَّثَنَا زَيْدُ بْنُ سَلَّامٍ، عَنْ أَبِي سَلَّامٍ، قَالَ: قَالَ حُذَيْفَةُ بْنُ الْيَمَانِ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، إِنَّا كُنَّا بِشَرٍّ، فَجَاءَ اللهُ بِخَيْرٍ، فَنَحْنُ فِيهِ، فَهَلْ مِنْ وَرَاءِ هَذَا الْخَيْرِ شَرٌّ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: هَلْ وَرَاءَ ذَلِكَ الشَّرِّ خَيْرٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: فَهَلْ وَرَاءَ ذَلِكَ الْخَيْرِ شَرٌّ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: كَيْفَ؟ قَالَ: يَكُونُ بَعْدِي أَئِمَّةٌ لَا يَهْتَدُونَ بِهُدَايَ، وَلَا يَسْتَنُّونَ بِسُنَّتِي، وَسَيَقُومُ فِيهِمْ رِجَالٌ قُلُوبُهُمْ قُلُوبُ الشَّيَاطِينِ فِي جُثْمَانِ إِنْسٍ، قَالَ: قُلْتُ: كَيْفَ أَصْنَعُ يَا رَسُولَ اللهِ، إِنْ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ؟ قَالَ: تَسْمَعُ وَتُطِيعُ لِلْأَمِيرِ، وَإِنْ ضُرِبَ ظَهْرُكَ، وَأُخِذَ مَالُكَ، فَاسْمَعْ وَأَطِعْ».

ترجمه: «محمد بن سهل بن عسکر تمیمی روایت کرد که حذیفه بن یمان گفت: گفتم ای رسول خدا، ما در موقعیت بدی بودیم پس خداوند عزوجل ما را به خیر رهنمون کرد و در حال حاضر ما در خیر و نیکویی قرار داریم. آیا در پس این خیر و رحمت، شرّی دیگر خواهد بود؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: آری. گفتم: در پس این شر نیز خیری خواهد بود؟ فرمود: آری. گفتم در پس این خیر و رحمت، شرّی دیگر خواهد بود؟ فرمود: آری. گفتم: چگونه؟ فرمود: بعد از من امامانی خواهند بود که به شیوۀ من هدایت نمی‌کنند و به سنّت من عمل نمی‌نمایند و به زودی از میان آنان مردانی برخواهند خاست که قلب‌شان از جمله قلوب شیطان است که در هیأت انسان‌اند. گفتم: ای رسول خدا اگر آن موقعیت را دریابم چگونه عمل نمایم؟ فرمود: از امیر خویش فرمان ببر، حتی اگر تو را بزنند و مالت را بگیرد باز بشنو و اطاعت کن».[۱]

و در روایت دیگری: «تَلْزَمُ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَهُمْ، فَقُلْتُ: فَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهُمْ جَمَاعَةٌ وَلَا إِمَامٌ؟ قَالَ: فَاعْتَزِلْ تِلْكَ الْفِرَقَ كُلَّهَا، وَلَوْ أَنْ تَعَضَّ عَلَى أَصْلِ شَجَرَةٍ حَتَّى يُدْرِكَكَ الْمَوْتُ وَأَنْتَ عَلَى ذَلِكَ».

ترجمه: «پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: همراه جماعت و امام مسلمانان باش. پرسیدم: در صورتی که مسلمانان آن روزگار امام و جماعتی نداشتند چاره چیست؟ فرمود: از همۀ آن گروه‌ها کناره

۱- صحیح مسلم (۲۰/۶) شماره (۱۸۴۷).

گیری کن اگرچه ریشۀ درخت را به دندان گیری، تا آنگاه که مرگ، تو را دریابد و تو بر همان حالت باشی».[1]

می‌گویم:

اولا: حافظِ محدث، سلیمان العلوان - الله از زندان آزادش کند- می‌گوید: «این زیادت[2] را مسلم رحمه الله در غیر اصول ذکر کرده است، از طریق: أبي سلام از حذیفه از پیامبر صلی الله علیه وسلم. و این طریق معلول است، برای اینکه أبا سلام از حذیفه سماع نداشته است! الدارقطني و جماعتی از حفاظ این را گفته‌اند. و از وجه دیگری نزد احمد روایت شده است که صحیح نیست! و همچنین نزد ابن حبان روایت شده که آن هم معلول است! و در این باره چیزی از رسول خدا صلی الله علیه وسلم به صحت نرسیده است. و اگر چنین حدیثی شناخته شده می‌بود پس حتما صحابه به آن علیه عبد الله بن عمرو بن العاص احتجاج می‌کردند آنگاه که جهت دفاع از زمینش خود را برای جنگ تجهیز نمود![3] و چنین می‌شد که با خلیفۀ عصر خودش جنگیده باشد. و این واقعه در صحیح مسلم آمده است و عبد الله بن عمرو برای کار خودش به این حدیث احتجاج کرد: «مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ»؛ «هرکس بخاطر مالش کشته شود پس او شهید است». انتهی.

۱- صحیح مسلم (۶/۲۰) شماره (۱۸۴۷).

۲- یعنی این زیادت: «تَسْمَعُ وَتُطِيعُ لِلْأَمِيرِ، وَإِنْ ضُرِبَ ظَهْرُكَ، وَأُخِذَ مَالُكَ، فَاسْمَعْ وَأَطِعْ»؛ «از امیر خویش فرمان ببر، حتی اگر تو را بزنند و مالت را بگیرد باز بشنو و اطاعت کن».

۳- عنسبة بن ابو سفیان از طرف معاویه (که برادرش و خلیفۀ وقت بود) والی و کارگزار طائف شده بود و آل عمرو بن العاص در طائف بوستان و حیاطی داشتند. و عنبسه خواست بوسیلۀ چشمه‌ای که داخل بوستان آنها بود زمین دیگری را آب بدهد به همین خاطر خواست تا دیوار آن بوستان را خراب کند تا آب از آنجا به سمت زمین جاری شود و عبد الله بن عمرو بن العاص و پیروانش با اسلحه‌هایشان جهت دفاع از زمینشان بیرون آمدند و گفتند بخدا قسم تا یکی از ما زنده باشد نمی‌گذاریم دیوار بوستان ما را خراب کنید. و به این شکل هر دو گروه نزدیک به جنگیدن شدند. سپس خالد بن العاص که والی مکه بود خود را به طائف رساند و عبد الله بن عمرو را نصیحت کرد تا تسلیم امر عنبسه شود به این حساب که او صاحب سلطه و برادر خلیفه است. عبد الله بن عمرو نیز با توجه به اینکه قبلا والی مصر بود و معاویه او را عزل کرده بود و برادر دیگرش عتبة بن أبي سفیان را در جای او گذاشته بود احساس کرد که اگر تسلیم عنبسه شود در واقع پذیرفتن ذلت و خواری و ظلم و زور گویی آشکار علیه خودش است و مردن با عزت را به زندگی ذلیلانه ترجیح داد و در جواب نصیحت خالد بن العاص گفت: ای خالد نمی‌دانی که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرموده است: «مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ»؛ «هرکس بخاطر مالش کشته شود پس او شهید است». [اضافۀ مترجم]

دوما: و بر فرض صحت این عبارت: «تَسْمَعُ وَتُطِيعُ لِلْأَمِيرِ، وَإِنْ ضُرِبَ ظَهْرُكَ، وَأُخِذَ مَالُكَ، فَاسْمَعْ وَأَطِعْ»، پس این عبارت، دربارۀ کاهاریی است که امیر، به حق و طبق مقتضای شرع انجام می‌دهد، مانند اقامۀ حدود و تعزیرات.

و اینجا ممکن است کسی بگوید: چگونه پیامبر صلی الله علیه وسلم به شنیدن و اطاعت کردن وصیت می‌کند در حالی که این کار واجب است؟

می‌گویم: وصیت پیامبر صلی الله علیه وسلم به این خاطر بود که ننگ و عار پنداشتن و عدم گردن نهادن عرب‌ها برای یک حاکم را می‌شناخت. الشافعی رحمه الله می‌گوید: «فقال بعض أهل العلم:...وكانت تأنَف أن يُعْطِيَ بعضُها بعضا طاعةَ الإمارة. فلما دانت لرسول الله بالطاعة، لم تكن ترى ذلك يَصلح لغير رسول الله. فأُمِروا أن يُطِيعوا أولي الأمر الذين أَمَّرَهم رسول الله، لا طاعةً مطلقة، بل طاعة مُسْتَثْناة، فيما لهم وعليهم».

ترجمه: «بعضی از اهل علم می‌گوید: ...عرب‌ها ننگ و عار می‌دانستند که بعضی از آنها در امارت از بعضی دیگر اطاعت کنند. و هنگامی‌که برای رسول خدا صلی الله علیه وسلم گردن به اطاعت کردن نهادند چنین اطاعتی را برای غیر رسول خدا نمی‌توانستند قبول کنند. به همین خاطر دستور داده شدند که از اولی الأمری که رسول خدا آنها را مامور کرده است اطاعت کنند؛ آن هم نه اطاعت مطلق بلکه اطاعت مستثنا در آنچه که برای آنها و علیه آنهاست».[1]

و اما استدلالشان به این فرمودۀ پیامبر صلی الله علیه وسلم: «تَلْزَمُ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَهُمْ»؛ «همراه جماعت و امام مسلمانان باش» برای وجوب صبر بر حاکم ظالمی که مقاصد و اهداف امامت را اهمال کرده و در آن کوتاهی کرده است، استدلالی مرجوح است و به آن اهمیتی داده نمی‌شود. چون مقصود از جماعت، آنچه است که موافق با حق باشد و مقصود از امام، آن امیری است که بر امیر بودن او اتفاق نظر وجود دارد یعنی کسی که مردم را با کتاب و سنّت پیامبر محمد صلی الله علیه وسلم رهبری می‌کند. امام الشاطبی رحمه الله بعد از آوردن اقوال اهل علم در تفسیر معنای جماعت، می‌گوید: «وَحَاصِلُهُ أَنَّ الْجَمَاعَةَ رَاجِعَةٌ إِلَى الِاجْتِمَاعِ عَلَى الْإِمَامِ الْمُوَافِقِ لِلْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ، وَذَلِكَ ظَاهِرٌ فِي أَنَّ الِاجْتِمَاعَ عَلَى غَيْرِ سُنَّةٍ خارج عن معنى الجماعة المذكورة فِي الْأَحَادِيثِ الْمَذْكُورَةِ كَالْخَوَارِجِ وَمَنْ جَرَى مَجْرَاهُمْ».

۱- الرسالة از الشافعی (۱/۸۰).

ترجمه: «حاصل آن این است که معنای جماعت، به جمع شدن بر امامی که موافق با کتاب و سنّت است برمی‌گردد، و آشکار است که جمع شدن بر چیزی غیر از سنت، خارج از معنای جماعتی است که در این احادیث ذکر شده است، همانند خوارج و کسانی که به شیوۀ آنان هستند».[۱]

و ابن القیم الجوزیه رحمه الله معنای سواد اعظم و جماعت را تبیین و توضیح نموده و می‌گوید: «وَاعْلَمْ أَنَّ الْإِجْمَاعَ وَالْحُجَّةَ وَالسَّوَادَ الْأَعْظَمَ هُوَ الْعَالِمُ صَاحِبُ الْحَقِّ، وَإِنْ كَانَ وَحْدَهُ، وَإِنْ خَالَفَهُ أَهْلُ الْأَرْضِ، قَالَ عَمْرُو بْنُ مَيْمُونٍ الْأَوْدِيُّ: صَحِبْت مُعَاذًا بِالْيَمَنِ، فَمَا فَارَقْته حَتَّى وَارَيْته فِي التُّرَابِ بِالشَّامِ، ثُمَّ صَحِبْت مِنْ بَعْدِهِ أَفْقَهَ النَّاسِ عَبْدَ اللهِ بْنَ مَسْعُودٍ فَسَمِعْته يَقُولُ: عَلَيْكُمْ بِالْجَمَاعَةِ، فَإِنَّ يَدَ اللهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ، ثُمَّ سَمِعْته يَوْمًا مِنْ الْأَيَّامِ وَهُوَ يَقُولُ: سَيُوَلَّى عَلَيْكُمْ وُلَاةٌ يُؤَخِّرُونَ الصَّلَاةَ عَنْ مَوَاقِيتِهَا، فَصَلُّوا الصَّلَاةَ لِمِيقَاتِهَا؛ فَهِيَ الْفَرِيضَةُ، وَصَلُّوا مَعَهُمْ فَإِنَّهَا لَكُمْ نَافِلَةٌ، قَالَ: قُلْت يَا أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ مَا أَدْرِي مَا تُحَدِّثُونَ، قَالَ: وَمَا ذَاكَ؟ قُلْت: تَأْمُرُنِي بِالْجَمَاعَةِ وَتَحُضُّنِي عَلَيْهَا ثُمَّ تَقُولُ لِي: صَلِّ الصَّلَاةَ وَحْدَك وَهِيَ الْفَرِيضَةُ، وَصَلِّ مَعَ الْجَمَاعَةِ وَهِيَ نَافِلَةٌ قَالَ: يَا عَمْرُو بْنَ مَيْمُونٍ قَدْ كُنْت أَظُنُّك مِنْ أَفْقَهِ أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ، أَتَدْرِي مَا الْجَمَاعَةُ؟ قُلْت: لَا، قَالَ: إنَّ جُمْهُورَ الْجَمَاعَةِ هُمْ الَّذِينَ فَارَقُوا الْجَمَاعَةَ، الْجَمَاعَةُ مَا وَافَقَ الْحَقَّ وَإِنْ كُنْت وَحْدَك، وَفِي لَفْظٍ آخَرَ: فَضَرَبَ عَلَى فَخِذِي وَقَالَ: وَيْحَك، إنَّ جُمْهُورَ النَّاسِ فَارَقُوا الْجَمَاعَةَ، وَإِنَّ الْجَمَاعَةَ مَا وَافَقَ طَاعَةَ اللهِ تَعَالَى.

وَقَالَ نُعَيْمُ بْنُ حَمَّادٍ: إذَا فَسَدَتْ الْجَمَاعَةُ فَعَلَيْك بِمَا كَانَتْ عَلَيْهِ الْجَمَاعَةُ قَبْلَ أَنْ تَفْسُدَ، وَإِنْ كُنْت وَحْدَك، فَإِنَّك أَنْتَ الْجَمَاعَةُ حِينَئِذٍ، ذَكَرَهَا الْبَيْهَقِيُّ وَغَيْرُهُ.

وَقَالَ بَعْضُ أَئِمَّةِ الْحَدِيثِ وَقَدْ ذُكِرَ لَهُ السَّوَادُ الْأَعْظَمُ، فَقَالَ: أَتَدْرِي مَا السَّوَادُ الْأَعْظَمُ؟ هُوَ مُحَمَّدُ بْنُ أَسْلَمَ الطُّوسِيُّ وَأَصْحَابُهُ. فَمَسَخَ الْمُخْتَلِفُونَ الَّذِينَ جُعِلُوا السَّوَادَ الْأَعْظَمَ وَالْحُجَّةَ وَالْجَمَاعَةُ هُمْ الْجُمْهُورُ وَجَعَلُوهُمْ عِيَارًا عَلَى السُّنَّةِ، وَجَعَلُوا السُّنَّةَ بِدْعَةً، وَالْمَعْرُوفَ مُنْكَرًا لِقِلَّةِ أَهْلِهِ وَتَفَرُّدِهِمْ فِي الْأَعْصَارِ وَالْأَمْصَارِ، وَقَالُوا: مَنْ شَذَّ شَذَّ اللهُ بِهِ فِي النَّارِ، وَمَا عَرَفَ الْمُخْتَلِفُونَ أَنَّ الشَّاذَّ مَا خَالَفَ الْحَقَّ وَإِنْ كَانَ النَّاسُ كُلُّهُمْ عَلَيْهِ إلَّا وَاحِدًا مِنْهُمْ فَهُمْ الشَّاذُّونَ.

وَقَدْ شَذَّ النَّاسُ كُلُّهُمْ زَمَنَ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ إلَّا نَفَرًا يَسِيرًا؛ فَكَانُوا هُمْ الْجَمَاعَةُ، وَكَانَتْ الْقُضَاةُ حِينَئِذٍ وَالْمُفْتُونَ وَالْخَلِيفَةُ وَأَتْبَاعُهُ كُلُّهُمْ هُمْ الشَّاذُّونَ، وَكَانَ الْإِمَامُ أَحْمَدُ وَحْدَهُ هُوَ الْجَمَاعَةُ، وَلَمَّا لَمْ يَتَحَمَّلْ هَذَا عُقُولُ النَّاسِ

۱- الاعتصام از الشاطبی (ت: الشقیر، والحمید، والصینی) (۲۱۶/۳).

قَالُوا لِلْخَلِيفَةِ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَتَكُونُ أَنْتَ وَقُضَاتُك وَوُلَاتُك وَالْفُقَهَاءُ وَالْمُفْتُونَ كُلُّهُمْ عَلَى الْبَاطِلِ وَأَحْمَدُ وَحْدَهُ هُوَ عَلَى الْحَقِّ؟ فَلَمْ يَتَّسِعْ عِلْمُهُ لِذَلِكَ؛ فَأَخَذَهُ بِالسِّيَاطِ وَالْعُقُوبَةِ بَعْدَ الْحَبْسِ الطَّوِيلِ؛ فَلَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، مَا أَشْبَهَ اللَّيْلَةَ بِالْبَارِحَةِ، وَهِيَ السَّبِيلُ الْمَهْيَعُ لِأَهْلِ السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ حَتَّى يَلْقَوْا رَبَّهُمْ، مَضَى عَلَيْهَا سَلَفُهُمْ، وَيَنْتَظِرُهَا خَلَفُهُمْ: {مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلا} [الأحزاب: ٢٣] وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ».

ترجمه: «بدان که اجماع و حجت و سواد اعظم، همان عالِمی است که صاحب حق باشد، اگرچه هم تک و تنها باشد، و اگرچه همۀ اهل زمین با او مخالف باشند. عمرو بن میمون الأودی می‌گوید: در یمن همراه و همصحبت معاذ بودم و از او جدا نشدم تا اینکه در شام وفات یافت و او را در زیر خاک دفن کردم. سپس بعد از او با داناترین مردم یعنی عبد الله بن مسعود همراه و همصحبت شدم، از او شنیدم که می‌گفت: {همراه با جماعت باشید چراکه دست خدا همراه جماعت است} سپس روزی از روزها از او شنیدم که می‌گفت: {به زودی والیانی عهده دار امور شما می‌شوند که نماز را از وقت‌های خودش به تاخیر می‌اندازند، پس شما نماز را در وقت خودش بخوانید چراکه فریضه است و همراه آنها نیز بخوانید که برای شما نافله محسوب می‌شود} عمرو بن میمون می‌گوید: گفتم: ای اصحاب محمد من نمی‌دانم چه می‌گویید! عبد الله بن مسعود گفت: چه شده است؟ گفتم: من را به همراه بودن با جماعت امر می‌کنی سپس به من می‌گویی که نمازت را تنها بخوان که فریضه است و همراه جماعت بخوان که نافله است! گفت: ای عمرو بن میمون: من گمان می‌کنم که تو داناترین اهل این روستا باشی، آیا می‌دانی جماعت چیست؟ گفتم: نه. گفت: بی‌گمان جمهور (و تودۀ) مردم همان کسانی‌اند که از «جماعت» جدا شده‌اند. بدان جماعت آنچه است که موافق با حق باشد اگرچه که تنها باشی. و در لفظ دیگری چنین آمده است: بر پشت من زد و گفت: وای بر تو! بی‌گمان جمهور مردم از این جماعت جدا شده‌اند، بدان که جماعت آنچه است که موافق با طاعت الله متعال باشد.

و نعیم بن حمّاد می‌گوید: هرگاه جماعت فاسد شد پس بر آن چیزی که جماعت قبل از آنکه فاسد بشود بود چنگ بزن، اگرچه که تنها باشی؛ پس در این هنگام تو همان جماعت خواهی بود. البیهقی و دیگران این را ذکر کرده‌اند.

و بعضی از امامان حدیث گفته‌اند که دربارۀ سواد اعظم به او گفت: آیا می‌دانی که سواد اعظم چیست؟ آن، محمد بن أسلم الطوسی و یارانش است. پس اختلاف کنندگان معنای سواد اعظم را تغییر داده‌اند و سواد اعظم و حجت و جماعت را همان تودۀ مردم قرار دادند و آنها را عیاری برای اهل سنّت

بودن قرار داده‌اند و سنّت را بدعت قرار داده‌اند و معروف را بخاطر کم بودن اهل آن و تنها بودنشان در زمان‌ها و مکان‌ها، منکر قرار داده‌اند و می‌گویند: هرکس کج و شاذ شود، الله بخاطر شاذ بودنش، او را در آتش می‌اندازد! اما اختلاف کنندگان نمی‌دانند که در واقع شاذ چیزی است که مخالف با حق باشد اگرچه هم مردم غیر از یک نفر همگی بر آن انحراف و شاذ قرار داشته باشند؛ پس آنها خودشان شاذ خواهند بود.

و به تحقیق در زمان احمد بن حنبل مردم همگی بغیر از تعداد کمی، شاذ و کج شدند در حالی که جماعت بودند و آن زمان قاضیان و مفتیان و خلیفه و پیروانش همگی جزو شاذ ها بودند و امام احمد به تنهایی جماعت بود. و چون عقول مردم تحمل چنین چیزی نداشت به خلیفه گفتند: ای امیر المومنین آیا تو و قاضیان و والیان و فقها و مفتیانت همگی بر باطل هستید و احمد به تنهایی بر حق قرار دارد؟ مردم نمی‌دانند که احمد بعد از شکنجه با شلاق و مجازات و بعد از حبس طولانی به چنین مقامی رسیده است. لا إله إلا الله! امشب چقدر شبیه دیشب است. و این راه روشنی برای اهل سنّت و جماعت است تا اینکه پروردگارشان را ملاقات می‌کنند. پیشینیانشان بر این راه رفته‌اند و پسینیان نیز منتظر آن هستند. «از مؤمنان مردانی هستند که به عهد و پیمانی که با الله بسته بودند (صادقانه) وفا کردند، پس کسی از آنان هست که پیمان خود را به آخر رساند (و شهید شد) و از آنان کسی هست که در انتظار (و چشم براه) است، و هرگز تغییر و تبدیلی (در پیمان خود) نیاورده‌اند» [الأحزاب: ۲۳]

ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم».[۱]

خلاصه:

- عبارت: «تَسْمَعُ وَتُطِيعُ لِلْأَمِيرِ، وَإِنْ ضُرِبَ ظَهْرُكَ، وَأُخِذَ مَالُكَ، فَاسْمَعْ وَأَطِعْ»؛ «از امیر خویش فرمان ببر، حتی اگر تو را بزند و مالت را بگیرد باز بشنو و اطاعت کن»، زیادتی منکر بوده و صحیح نیست.

- و بر فرض صحت آن، پس منظور از زدن پشت و گرفتن مال، ظلم کردن نیست! بلکه این‌ها از قبیل کارهایی مانند تعزیرات و اقامۀ حدود است که امام انجام می‌دهد.

- جماعت: آنچه است که موافق حق باشد. و امام مسلمین: کسی است که بر او اجماع است و عادل است و به کتاب و سنّت حکم می‌کند.

۱- إعلام الموقعين عن رب العالمين، از ابن قيم الجوزيه (ت: مشهور) (۳۸۸/۵-۳۹۰).

در پایان:

و این کتاب را با کلامی جامع و طولانی و نیکو از منجنیق غرب، که پر از فایده و نکات با ارزش و دافع شبهات و حل مشکلات است به پایان می‌رسانم و گفتن چنین کلامی از فضل خداوند است که به هرکس بخواهد می‌بخشد، امام نامدار ابن حزم رحمه الله می‌گوید:

(قَالَ أَبُو مُحَمَّد) احتجت الطَّائِفَة الْمَذْكُورَة أَولا بِأَحَادِيث فِيهَا انقاتلهم يَا رَسُول الله قَالَ لَا مَا وصلوا وَفِي بَعْضهَا إِلَّا أَن نر كفرا بواحاً عنْدكُمْ فِيهِ من الله برهَان وَفِي بَعْضهَا وجوب الضَّرْب وَإِن ضرب ظهر أَحَدنَا وَأخذ مَاله وَفِي بَعْضهَا فَإِن خشيت أَن يسهرك شُعَاع السَّيْف فاطرح ثَوْبك على وَجهك وَقل إِنِّي أُرِيد أَن تبوء بإثمي وإثمك فَتكون من أَصْحَاب النَّار وَفِي بَعْضهَا كن عبد الله الْمَقْتُول وَلَا تكن عبد الله الْقَاتِل وَبِقَوْلِهِ تَعَالَى {واتل عَلَيْهِم نبأ ابْني آدم بِالْحَقِّ إِذْ قربا قرباناً فتقبل من أَحدهمَا وَلم يتَقَبَّل من الآخر} الْآيَة

(قَالَ أَبُو مُحَمَّد) كل هَذَا لَا حجَّة لَهُم فِيهِ لما قد تقصيناه غَايَة التَّقَصِّي خَبرا خَبرا بأسانيدها ومعانيها فِي كتَابنَا الموسوم بالاتصال إِلَى فهم معرفَة الْخِصَال وَنَذْكُر مِنْهُ إِن شَاءَ الله هَاهُنَا جملا كَافِيَة وَبِاللَّهِ تَعَالَى نتأيد أما أمره صلى الله عَلَيْهِ وَسلم بِالصبرِ على أَخذ المَال وَضرب الظّهْر فَإِنَّمَا ذَلِك بِلَا شكّ إِذا تولى الإِمَام ذَلِك بِحَق وَهَذَا مَا لَا شكّ فِيهِ أَنه فرض علينا الصَّبْر لَهُ وَإِن امْتنع من ذَلِك بل من ضرب رقبته إِن وَجب عَلَيْهِ فَهُوَ فَاسق عَاص لله تَعَالَى وَإِمَّا إِن كَانَ ذَلِك بباطل فمعاذ الله أَن يَأْمر رَسُول الله صلى الله عَلَيْهِ وَسلم بِالصبرِ على ذَلِك برهَان هَذَا قَول الله عز وَجل {وتعاونوا على الْبر وَالتَّقوى وَلَا تعاونوا على الْإِثْم والعدوان} وَقد علمنَا أَن كَلَام رَسُول الله صلى الله عَلَيْهِ وَسلم لَا يُخَالف كَلَام ربه تَعَالَى قَالَ الله عز وَجل {وَمَا ينْطق عَن الْهوى أَن هُوَ إِلَّا وَحي يُوحى} وَقَالَ تَعَالَى {وَلَو كَانَ من عِنْد غير الله لوجدوا فِيهِ اخْتِلَافا كثيرا} فصح أَن كل مَا قَالَه رَسُول الله صلى الله عَلَيْهِ وَسلم فَهُوَ وَحي من عِنْد الله عز وَجل وَلَا اخْتِلَاف فِيهِ وَلَا تعَارض وَلَا تنَاقض فَإِذا كَانَ هَذَا كَذَلِك فيقين لَا شكّ فِيهِ يدْرِي كل مُسلم أَن أَخذ مَال مُسلم أَو ذمِّي بِغَيْر حق وَضرب ظَهره بِغَيْر حق إِثْم وعدوان وَحرَام قَالَ رَسُول الله صلى الله عَلَيْهِ وَسلم إِن دماءكم وَأَمْوَالكُمْ وَأَعْرَاضكُمْ حرَام عَلَيْكُم فَإِذْ لَا شكّ فِي هَذَا وَلَا اخْتِلَاف من أحد من الْمُسلمين فالمسلم مَاله للأخذ ظلما وظهره للضرب ظلما وَهُوَ يقدر على الِامْتِنَاع من ذَلِك بِأَيّ وَجه أمكنه معاون لظالمه على الْإِثْم والعدوان وَهَذَا حرَام بِنَصّ الْقُرْآن وَأما سَائِر

الْأَحَادِيث الَّتِي ذكرنَا وقصة ابْني آدم فَلَا حجَّة فِي شَيْء مِنْهَا أما قصَّة ابْني آدم فَتلك شَرِيعَة أُخْرَى غير شريعتنا قَالَ الله عز وَجل {لكل جعلنَا مِنْكُم شرعة ومنهاجاً} وَأما الْأَحَادِيث فقد صَحَّ عَن رَسُول الله صلى الله عَلَيْهِ وَسلم من رأى مِنْكُم مُنْكرا فليغيره بِيَدِهِ إِن اسْتَطَاعَ فَإِن لم يسْتَطع فبلسانه فَإِن لم يسْتَطع فبقلبه وَذَلِكَ أَضْعَف الْإِيمَان لَيْسَ وَرَاء ذَلِك من الْإِيمَان شَيْء وَصَحَّ عَن رَسُول الله صلى الله عَلَيْهِ وَسلم لَا طَاعَة فِي مَعْصِيّة إِنَّمَا الطَّاعَة فِي الطَّاعَة وعَلى أحدكُم السّمع وَالطَّاعَة مَا لم يُؤمر بِمَعْصِيَة فَإِن أَمر بِمَعْصِيَة فَلَا سمع وَلَا طَاعَة وَإنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَام قَالَ من قتل دون مَاله فَهُوَ شَهِيد والمقتول دون دينه شَهِيد والمقتول دون مظْلمَة شَهِيد وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَام لتأمرن بِالْمَعْرُوفِ ولتنهون عَن الْمُنكر أَو ليعمنكم الله بِعَذَاب من عِنْده فَكَانَ ظَاهر هَذِه الْأَخْبَار مُعَارضا للْآخر فصح أَن إِحْدَى هَاتين الجملتين ناسخة لِلْأُخْرَى لَا يُمكن غير ذَلِك فَوَجَبَ النّظر فِي أَيهمَا هُوَ النَّاسِخ فَوَجَدنَا تِلْكَ الْأَحَادِيث الَّتِي مِنْهَا النَّهْي عَن الْقِتَال مُوَافقَة لمعهود الأَصْل وَلما كَانَت الْحَال فِيهِ فِي أول الْإِسْلَام بِلَا شكّ وَكَانَت هَذِه الْأَحَادِيث الْأُخَر وَارِدَة بشريعة زَائِدَة وَهِي الْقِتَال هَذَا مَا لَا شكّ فِيهِ فقد صَحَّ نسخ معتن تِلْكَ الحاديث وَرفع حكمهَا حِين نطقه عَلَيْهِ السَّلَام بِهَذِهِ الْأُخَر بِلَا شكّ فَمن الْمحَال الْمحرم أَن يُؤْخَذ بالمنسوخ وَيتْرك النَّاسِخ وَأَن يُؤْخَذ الشَّك وَيتْرك الْيَقِين وَمن ادّعى أَن هَذِه الْأَخْبَار بعد أَن كَانَت هِيَ الناسخة فَعَادَت مَنْسُوخَة فقد ادّعى الْبَاطِل وَقفا مَا لَا علم لَهُ بِهِ فَقَالَ على الله مَا لم يعلم وَهَذَا لَا يحل وَلَو كَانَ هَذَا لما أخلا الله عز وَجل هَذَا الحكم عَن دَلِيل وبرهان يبين بِهِ رُجُوع الْمَنْسُوخ نَاسِخا لقَوْله تَعَالَى فِي الْقُرْآن تبياناً لكل شَيْء وبرهان آخر وَهُوَ أَن الله عز وَجل قَالَ {وَإِن طَائِفَتَانِ من الْمُؤمنِينَ اقْتَتَلُوا فأصلحوا بَينهمَا فَإِن بَغت إِحْدَاهمَا على الْأُخْرَى فَقَاتلُوا الَّتِي تبغي حَتَّى تفيء} لم يخْتَلف مسلمان فِي أَن هَذِه الْآيَة الَّتِي فِيهَا فرض قتال الفئة الباغية محكمَة غير مَنْسُوخَة فصح أَنَّهَا الحاكمة فِي تِلْكَ الْأَحَادِيث فَمَا كَانَ مُوَافقا لهَذِهِ الْآيَة فَهُوَ النَّاسِخ الثَّابِت وَمَا كَانَ مُخَالفا لَهَا فَهُوَ الْمَنْسُوخ الْمَرْفُوع وَقد ادّعى قوم أَن هَذِه الْآيَة وَهَذِه الْأَحَادِيث فِي اللُّصُوص دون السُّلْطَان

قَالَ أَبُو مُحَمَّد وَهَذَا بَاطِل مُتَيَقن لِأَنَّهُ قَول بِلَا برهَان وَمَا يعجز مُدع أَن يَدعِي فِي تِلْكَ الْأَحَادِيث أَنَّهَا فِي قوم دون قوم وَفِي زمَان دون زمَان وَالدَّعْوَى دون برهَان لَا تصح وَتَخْصِيص النُّصُوص بِالدَّعْوَى لَا يجوز لِأَنَّهُ قَول على الله تَعَالَى بِلَا علم وَقد جَاءَ عَن رَسُول الله صلى الله عَلَيْهِ وَسلم أَن سَائِلًا سَأَلَهُ عَن من طلب مَاله بِغَيْر

حق فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَام لَا تعطه قَالَ فَإِن قاتلني قَالَ قَاتله فَإِن قَتله قَالَ إِلَى النَّار قَالَ فَإِن قتلني قَالَ فَأَنت فِي الْجنَّة أَو كلَاما هَذَا مَعْنَاهُ وَصَحَّ عَنهُ عَلَيْهِ السَّلَام أَنه قَالَ الْمُسلم أَخُو الْمُسلم لَا يسلبه وَلَا يَظْلمه وَقد صَحَّ أَنه عَلَيْهِ السَّلَام قَالَ فِي الزَّكَاة من سَأَلَهَا على وَجههَا فليعطها وَمن سَأَلَهَا على غير وَجههَا فَلَا يُعْطهَا وَهَذَا خبر ثَابت رويناهُ من طَرِيق الثِّقَات عَن أنس بن مَالك عَن أبي بكر الصّديق عَن رَسُول الله صلى الله عَلَيْهِ وَسلم وَهَذَا يبطل تَأْوِيل من تَأَوِيل أَحَادِيث الْقِتَال عَن المَال على اللُّصُوص لَا يطْلبُونَ الزَّكَاة وَإِنَّمَا يَطْلُبهُ السُّلْطَان فاقتصر عَلَيْهِ السَّلَام مَعهَا إِذا سَأَلَهَا على غير مَا أَمر بِهِ عَلَيْهِ السَّلَام وَلَو اجْتمع أهل الْحق مَا قاواهم أهل الْبَاطِل نسْأَل الله المعونة والتوفيق

(قَالَ أَبُو مُحَمَّد) وَمَا اعْترضُوا بِهِ من فعل عُثْمَان فَمَا علم قطّ أَنه يقتل وَإِنَّمَا كَانَ يراهم يحاصرون فَقَط وَهُوَ لَا يرَوْنَ هَذَا الْيَوْم للْإِمَام الْعدْل بل يرَوْنَ الْقِتَال مَعَه ودونه فرضا فَلَا حجَّة لَهُم فِي أَمر عُثْمَان رَضِي الله عَنهُ وَقَالَ بَعضهم إِن فِي الْقيام إِبَاحَة الْحَرِيم وَسَفك الدِّمَاء وَأخذ الْأَمْوَال وهتك الأستار وانتشار الْأَمر فَقَالَ لَهُم الْآخرُونَ كلا لِأَنَّهُ لَا يحل لمن أَمر بِالْمَعْرُوفِ وَنهي عَن الْمُنكر أَن يهتك حَرِيمًا وَلَا أَن يَأْخُذ مَالا بِغَيْر حق وَلَا أَن يتَعَرَّض لمن لَا يقاتله فَإِن فعل شَيْئا من هَذَا فَهُوَ الَّذِي فعل مَا يَنْبَغِي أَن يُغير عَلَيْهِ وَأما قَتله أهل الْمُنكر قَالُوا أَو كَثُرُوا فَهَذَا فرض عَلَيْهِ وَأما قتل أهل الْمُنكر النَّاس وَأَخذهم أَمْوَالهم وهتكهم حريمهم كُله من الْمُنكر الَّذِي يلْزم النَّاس تَغْيِيره وَأَيْضًا فَلَو كَانَ خوف مَا ذكرُوا مَانِعا من تَغْيِير الْمُنكر وَمن الْأَمر بِالْمَعْرُوفِ لَكَانَ هَذَا بِعَيْنِه مَانِعا من جِهَاد أهل الْحَرْب وَهَذَا مَالا يَقُوله مُسلم وَإِن ادّعى ذَلِك إِلَى سبي النَّصَارَى نسَاء الْمُؤمنِينَ وَأَوْلَادهمْ وَأخذ أَمْوَالهم وَسَفك دِمَائِهِمْ وهتك حريمهم وَلَا خلاف بَين الْمُسلمين فِي أَن الْجِهَاد وَاجِب مَعَ وجود هَذَا كُله وَلَا فرق بَين الْأَمريْنِ وكل ذَلِك جِهَاد وَدُعَاء إِلَى الْقُرْآن وَالسّنة

(قَالَ أَبُو مُحَمَّد) وَيُقَال لَهُم مَا تَقولُونَ فِي سُلْطَان جعل الْيَهُود أَصْحَاب أمره وَالنَّصَارَى جنده وألزم الْمُسلمين الْجِزْيَة وَحمل السَّيْف على أَطْفَال الْمُسلمين وأباح المسلمات للزِّنَا وَحمل السَّيْف على كل من وجد من الْمُسلمين وَملك نِسَاءَهُمْ وأطفالهم وأعلن الْعَبَث بهم وَهُوَ فِي كل ذَلِك مقرّ بِالْإِسْلَامِ مُعْلنا بِهِ لَا يدع الصَّلَاة فَإِن قَالُوا لَا يجوز الْقيام عَلَيْهِ بل قيل لَهُم أَنه لَا يدع مُسلما إِلَّا قَتله جملَة وَهَذَا أَن ترك أوجب ضَرُورَة أَلا يبْقى إِلَّا هُوَ وَحده وَأهل الْكفْر مَعَه فَإِن أَجَازُوا الصَّبْر على هَذَا خالفوا الْإِسْلَام جملَة وانسلخوا مِنْهُ وَإِن قَالُوا بل

يُقام عَلَيْهِ وَيُقَاتل وَهُوَ قَوْلهم قُلْنَا لَهُم فَإِن قتل تِسْعَة أعشار الْمُسلمين أَو جَمِيعهم إِلَّا وَاحِد مِنْهُم وَسبي من نِسَائِهِم كَذَلِك وَأخذ من أَمْوَالهم كَذَلِك فَإِن منعُوا من الْقيام عَلَيْهِ تناقضوا وَإِن أوجبوا سألناهم عَن أقل من ذَلِك وَلَا نزال نحيطهم إِلَى أَن نقف بهم على قتل مُسلم وَاحِدًا أَو على امْرَأَة وَاحِدَة أَو على أَخذ مَال أَو على انتهاك بشرة بظُلْم فَإِن فرقوا بَين شَيْء من ذَلِك تناقضوا وتحكموا بِلَا دَلِيل وَهَذَا مَالا يجوز وَإِن أوجبوا إِنْكَار كل ذَلِك رجعُوا إِلَى الْحق ونسألهم عَمَّن غصب سُلْطَانه الجائر الْفَاجِر زَوجته وَابْنَته وَابْنه ليفسق بهم أَو ليفسق بِهِ بِنَفسِهِ أهوَ فِي سَعَة من إِسْلَام نَفسه وَامْرَأَته وَولده وَابْنَته للفاحشة أم فرض عَلَيْهِ أَن يدْفع من أَرَادَ ذَلِك مِنْهُم فَإِن قَالُوا فرض عَلَيْهِ إِسْلَام نَفسه وَأَهله أَتَوا بعظيمة لَا يَقُولهَا مُسلم وَإِن قَالُوا بل فرض عَلَيْهِ أَن يمْتَنع من ذَلِك وَيُقَاتل رجعُوا إِلَى الْحق وَلزِمَ ذَلِك كل مُسلم فِي كل مُسلم وَفِي المَال كَذَلِك.

قَالَ أَبُو مُحَمَّد وَالْوَاجِب أَن وَقع شَيْء من الْجور وَإِن قل أَن يكلم الإِمَام فِي ذَلِك وَيمْنَع مِنْهُ فَإِن امْتنع وراجع الْحق وأذعن للقود من الْبشرَة أَو من الْأَعْضَاء ولإقامة حد الزِّنَا وَالْقَذْف وَالْخمر عَلَيْهِ فَلَا سَبِيل إِلَى خلعه وَهُوَ إِمَام كَمَا كَانَ لَا يحل خلعه فَإِن امْتنع من إِنْفَاذ شَيْء من هَذِه الْوَاجِبَات عَلَيْهِ وَلم يُرَاجع وَجب خلعه وَإِقَامَة غَيره مِمَّن يقوم بِالْحَقِّ لقَوْله تَعَالَى {وتعاونوا على الْبر وَالتَّقوى وَلَا تعاونوا على الْإِثْم والعدوان} وَلَا يجوز تَضْيِيع شَيْء من وَاجِبَات الشَّرَائِع وَبِاللَّهِ تَعَالَى التَّوْفِيق.

ترجمه: «طایفه‌ای از مردم به احادیثی احتجاج کرده‌اند که در آن برای مثال آمده است: {ای رسول خدا آیا با آنها نجنگیم، فرمود: نه تا زمانی که نماز می‌خوانند} و در بعضی روایات دیگر آمده: {مگر اینکه کفر بواحی ببینید که از طرف خداوند برای آن دلیل و برهان دارید} و در بعضی روایات دیگر وجوب صبر گرفتن آمده اگرچه پشت یکی از ما را بزنند و مال ما را بگیرد. و در بعضی دیگر آمده که اگر ترسیدی که برق شمشیر تو را بیدار نگه دارد، پس لباست را بر صورتت بنداز و بگو: ﴿إِنِّيٓ أُرِيدُ أَن تَبُوٓأَ بِإِثۡمِي وَإِثۡمِكَ فَتَكُونَ مِنۡ أَصۡحَٰبِ ٱلنَّارِۚ﴾ [المائدة: ۲۹] «من می‌خواهم که تو با گناه من و گناه خودت باز گردی (و بار هر دو را بر دوش کشی) و از اهل دوزخ».

و در بعضی روایات دیگر آمده که: آن بندۀ الله ای باش که کشته می‌شود، نه آن بندۀ الله ای که می کشد، با توجه به این فرمودۀ خداوند: ﴿۞وَٱتۡلُ عَلَيۡهِمۡ نَبَأَ ٱبۡنَيۡ ءَادَمَ بِٱلۡحَقِّ إِذۡ قَرَّبَا قُرۡبَانٗا فَتُقُبِّلَ مِنۡ أَحَدِهِمَا وَلَمۡ يُتَقَبَّلۡ مِنَ ٱلۡأٓخَرِ﴾ [المائدة: ۲۷]

«و (ای پیامبر ما) داستان دو فرزندان آدم (هابیل و قابیل) به حق بر آن‌ها بخوان: هنگامی‌که (هر کدام) برای تقرب (الهی) قربانی تقدیم کردند؛ پس از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد».

(ابو محمد ابن حزم می‌گوید) در هیچ یک از اینها حجتی برای آنها وجود ندارد و ما یک به یک این اخبار را همراه با اسانید و معنایشان در کتابمان موسوم به «الاتصال إلی فهم معرفة الخصال» بطور کامل آورده‌ایم و ان شاء الله در اینجا به یاری خداوند به اندازه‌ای که کفایت کند دربارۀشان توضیح می‌دهیم.

اما دستور پیامبر صلی الله علیه وسلم به صبر گرفتن بخاطر گرفتن مال و زدن پشت، پس چنین کاری بدون شک زمانی است که امام چنین کاری را به حق انجام دهد و شکی نیست که در چنین صورتی بر ما فرض است که بر آن صبر بگیریم اگرچه هم از صبر کردن خودداری کند. مثلاًکسی که گردنش زده می‌شود در صورتی که زدن گردنش بر او واجب شده باشد پس او کسی فاسق و عاصی بوده است (و باید بخاطر زدن گردنش صبر بگیرد). و اما اگر زدن گردنش به باطل باشد پس پناه بر خدا که رسول خدا صلی الله علیه وسلم دستور به صبر گرفتن به چنین چیزی داده باشد. و دلیل آن این فرمودۀ خداوند عزوجل است: ﴿وَتَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡبِرِّ وَٱلتَّقۡوَىٰۖ وَلَا تَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡعُدۡوَٰنِۚ﴾ [المائدة: ۲]

«و در راه نیکو کاری و پرهیزگاری با همدیگر همکاری کنید و (هرگز) در راه گناه و تجاوز همکاری نکنید».

و به تحقیق دانستیم که کلام رسول خدا صلی الله علیه وسلم با کلام پروردگارش مخالفت نمی‌کند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ ٣ إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ ٤﴾ [النجم: ۳-٤]

«و از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید(۳) این نیست جز آنچه به او وحی می‌شود (و بجز وحی چیزی نمی‌گوید)(۴)».

و می‌فرماید: ﴿وَلَوۡ كَانَ مِنۡ عِندِ غَيۡرِ ٱللَّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ ٱخۡتِلَٰفٗا كَثِيرٗا ٨٢﴾ [النساء: ۸۲]

«اگر از سوی غیر الله بود، قطعاً اختلاف بسیار در آن می‌یافتند».

پس هر آنچه که رسول خدا صلی الله علیه وسلم می‌گوید، وحی از جانب الله عزوجل است و در کلام او اختلاف و تعارض و تناقض با قرآن وجود ندارد، پس مادام که اینگونه است، پس به یقین و بدون هیچ شکی هر مسلمانی می‌داند که برداشتن مال مسلمان یا ذمّی، آن هم بدون حق و زدن پشتش بدون حق، گناه و تجاوز و حرام است. رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرموده است: {بی‌گمان خون‌ها و اموال و أعراض‌تان بر شما حرام است} پس شکی در این نیست و هیچ یک از مسلمانان در این باره اختلافی ندارند. پس شخص مسلمانی که مالش را به ظلم بر می‌دارند و پشتش را به ظلم

می‌زنند و او به هر وجهی که باشد بتواند جلوی آن را بگیرد، اما جلویش را نگیرد پس او معاون و همکار ظالمش برای گناه و تجاوزکاری او بوده است و چنین کاری به نص قرآن حرام است.

و اما سایر احادیثی که ذکر کردیم و داستان دو پسر آدم، پس در هیچ یک از آنها حجتی وجود ندارد. اما داستان دو پسر آدم که آن شریعت دیگری غیر از شریعت ما بوده است. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿لِكُلّٖ جَعَلۡنَا مِنكُمۡ شِرۡعَةٗ وَمِنۡهَاجٗاۚ﴾ [المائدة: ٤٨]

«ما برای هر کدام از شما، آیین و طریقه روشنی قرار دادیم».

و اما آن احادیث، که بی‌گمان از رسول خدا صلی الله علیه وسلم به صحت رسیده که فرموده است: {هرکس از شما منکری را دید پس حتما اگر توانست آن را با دستش تغییر دهد؛ اگر نتوانست، پس با زبانش جلوی آن را بگیرد، و اگر نتوانست پس با قلبش از آن بدش بیاید و این حالت جزو ضعیف‌ترین حالت ایمان است و بعد از آن چیزی از ایمان وجود ندارد}. و از رسول خدا صلی الله علیه وسلم به صحت رسیده که فرموده است: {اطاعتی در معصیت و نافرمانی خداوند وجود ندارد بلکه اطاعت کردن در مسیر اطاعت از الله است و هر یک از شما تا زمانی باید بشنود و اطاعت کند که به معصیت و نافرمانی خداوند امر نشده باشد، پس اگر به معصیت امر شد نه شنیدنی است و نه اطاعت کردنی}.

و نیز رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرموده است: {هرکس بخاطر مالش کشته شود شهید است، و هرکس بخاطر دینش کشته شود شهید است و هرکس بخاطر ظلم شدن بر او کشته شود شهید است}

و نیز فرموده است: {یا حتما به معروف امر می‌کنید و از منکر نهی می‌کنید یا خداوند عذابی همگانی بر شما نازل می‌کند}

و ظاهر این اخبار با دیگر اخبار در تعارض است پس باید نگاه کرد تا ببینی کدام یک ناسخ است. و می‌بینیم که آن احادیثی که از قتال نهی کرده است، موافق با اصل قدیمی و اولیه است که بدون شک در ابتدای اسلام وضعیت اینگونه بود. و این احادیث دیگر نیز با شریعت اضافهٔ دیگری وارد شده‌اند که همان قتال است، و این نیز شکی در صحت آن نیست. پس ثابت می‌شود که هنگامی‌که رسول خدا این احادیث را گفته است، آن احادیث اولیه نسخ شده و حکمشان برداشته شده است و محال و حرام است که منسوخ را گرفته و ناسخ را رها کرد و اینکه شک را گرفته و یقین را رها کرد. و هرکس ادعا کند این اخبار که ناسخ بوده‌اند دوباره منسوخ شده‌اند پس ادعای باطلی کرده است و چیزی گفته که به آن علمی ندارد و بر خداوند بدون علم سخن بسته است و چنین کاری حلال نیست. و اگر هم اینگونه می‌بود پس خداوند با دلیل و برهان حکم برگشت منسوخ و تبدیل شدنش به ناسخ را بیان می‌کرد چراکه خداوند متعال می‌فرماید قرآن تبیان و روشنگری برای هرچیزی است.

و دلیل دیگر اینکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ فَإِنۢ بَغَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا عَلَى ٱلۡأُخۡرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمۡرِ ٱللَّهِۚ﴾ [الحجرات: ۹]

«و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر به جنگ بر خاستند، میان‌شان آشتی بر قرار کنید، پس اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کرد، با گروه متجاوز بجنگید تا به فرمان الله باز گردد».

مسلمانان اختلافی ندارند در اینکه این آیه که فرضیت قتال با گروه باغی در آن آمده است، آیه‌ای محکم و غیر منسوخ است. پس این آیه بر آن احادیث حاکم می‌باشد. پس هر آنچه که موافق این آیه بود آن، ناسخ و ثابت می‌باشد. و آنچه که مخالف این آیه بود پس آن منسوخ بوده و حکمش برداشته شده است.

و گروهی ادعا می‌کنند که این آیه و این احادیث دربارهٔ دزد و راهزن است نه سلطان.

ابو محمد ابن حزم می‌گوید: یقینا چنین چیزی باطل است چراکه حرفی بدون دلیل است و هرکسی می‌تواند ادعا کند که این احادیث درباره قومی مشخص یا زمانی مشخص است، اما ادعای بدون برهان صحیح نیست و تخصیص نصوص با ادعا نمودن جایز نیست. چراکه چنین کاری سخن بستن بر خداوند متعال بدون علم است و به تحقیق از رسول خدا صلی الله علیه وسلم روایت شده که سوال کننده‌ای از ایشان دربارهٔ کسی سوال کرد که مال او را بغیر حق طلب می‌کند، رسول خدا نیز فرمود: {مالت را به او نده. گفت: اگر با من جنگید؟ فرمود: با او بجنگ. گفت اگر او را کشتم: فرمود: به دوزخ می‌رود. گفتم: و اگر مرا بکشد؟ فرمود: پس تو در بهشت خواهی بود}. یا کلامی که در همین معنا باشد را فرمود. و نیز از ایشان صلی الله علیه وسلم به صحت رسیده که فرمود: {مسلمان برادر مسلمان است اموالش را سلب نمی‌کند و به او ظلم نمی‌کند}. و نیز از ایشان به صحت رسدیه که دربارهٔ کسی که درخواست گرفتن و جمع آوری زکات را می‌کند سوال شد. فرمود: هر کس زکات را بر آن وجهی که هست درخواست کند پس زکات را به او بدهد و هرکس بر غیر وجه آن درخواست کند پس آن را به او ندهد. و این خبر، حدیثی ثابت است و آن را از طریق ثقات از انس بن مالک از ابو بکر صدیق از رسول خدا صلی الله علیه وسلم روایت کرده‌ایم. و این روایت تاویل کسانی که احادیث مربوط به قتال بر سر مال را به دزد و راهزن تاویل می‌کنند باطل می‌کند چراکه دزد و راهزن درخواست جمع آوری زکات نمی‌کند بلکه تنها سلطان درخواست زکات می‌کند. پس قتال شامل هرکسی می‌شود که بر غیر وجهی که رسول خدا صلی الله علیه وسلم به آن امر کرده است درخواست زکات کرده باشد.

و اگر اهل حق جمع بشوند اهل باطل در برابر آنها نمی‌توانند مقاومت کنند، از الله متعال یاری و توفیق خواستاریم...

(ابو محمد ابن حزم می‌گوید) به آنان گفته می‌شود چه می‌گویید: درباره سلطانی که یهود را صاحبان امرش و نصاری را سربازانش قرار داده و بر مسلمانان جزیه را الزامی کرده و شمشیر بر فرزندان مسلمین کشیده و زنان مسلمانان را برای زنا مباح کرده و بر هر مسلمانی که یافت شود شمشیر کشیده و زنان و فرزندانشان را تصاحب کند و از آنان بیهوده کار بکشد و در همهٔ این حالت‌ها به اسلام اقرار کند و آن را اعلام نماید و نماز را ترک نکند؟ پس اگر گفتند قیام علیه او جایز نیست، به آنان گفته می‌شود او هیچ مسلمانی را نمی‌گذارد مگر اینکه او را می‌کشد و اگر چنین حاکمی به حال خودش رها شود باعث می‌شود که جز خودش و اهل کفری که همراه او هستند باقی نمانند. پس اگر صبر گرفتن بر چنین کسی را جایز بدانند جملتا با اسلام مخالفت کرده و از آن بیرون آمده‌اند. و اگر گفتند: بلکه باید بر او قیام کرد و با او جنگید. به آنان می‌گوییم اگر نه دهم مسلمانان یا همهٔ مسلمانان مگر یکی از آنان را بکشد و همچنین زنانشان را به کنیزی بگیرد و اموالشان را برای خود بردارد پس اگر از قیام کردن علیه او جلوگیری کردند دچار تناقض می‌شوند و اگر قیام علیه او را واجب دانستند پس از آنان دربارهٔ حد اقل مقدار آن سوال می‌کنیم، و پیوسته آنها را زیر احاطه خود می‌گیریم تا اینکه همراه با آنان بر قتل یک مرد مسلمان یا یک زن مسلمان یا بر گرفتن مالی یا بر هتک حرمت ظالمانهٔ بشری، متوقف شویم. پس اگر در چیزی از اینها فرق گذاشتند دچار تناقض شده‌اند و تحکّم بلا دلیل کرده‌اند که چنین چیزی جایز نیست. و اگر انکار ورزی بر همهٔ این کارها را واجب دانستند پس به سوی حق برگشته‌اند. و از آنها می‌پرسیم دربارهٔ کسی که سلطان جائر و فاجرش، همسرش یا دخترش یا پسرش را به زور گرفته تا بوسیله آنها عمل فسقی انجام بدهد یا خود شخصا با آنها عمل فسق انجام بدهد، آیا در وسعت و گنجایش او است که خودش و همسرش و فرزندش و دخترش را برای فاحشه کاری تسلیم کند، و یا اینکه بر او فرض می‌شود که از آنها در برابر کسی که می‌خواهد چنین کاری بکند دفاع کند؟ پس اگر گفتند بر او فرض است که خودش و اهلش را تسلیم کند، پس سخن بسیار عظیمی گفته است و هیچ مسلمانی چنین حرفی نمی‌زند. و اگر گفتند: بلکه بر او فرض است که از چنین کاری جلوگیری کند و با آنها بجنگد، پس به سوی حق برگشته و قبول چنین چیزی برای هر مسلمانی و در حق هر مسلمانی لازم است، و در حق اموال نیز همینطور است.

ابو محمد می‌گوید: و واجب است که اگر چیزی از جور و ستم رخ داد، اگرچه هم قلیل باشد، باید با امام دربارهٔ آن صحبت کرد و او را از آن بازداشت پس اگر از آن ستم خودداری کرد و به سوی حق برگشت و به قصاص گرفتن از مردم یا از اعضا، اذعان کرد، و حد زنا و قذف و خمر را اقامه کرد پس راهی برای خلع کردن او وجود ندارد، و او امام خواهد بود و خلع او جایز نیست. اما اگر از انجام چیزی از این واجبات خودداری کرد و به سوی حق برنگشت، پس خلع او و قرار دادن کسی در جای او واجب

است؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَتَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡبِرِّ وَٱلتَّقۡوَىٰۖ وَلَا تَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡعُدۡوَٰنِۚ﴾ [المائدة: ۲]

«و در راه نیکو کاری و پرهیزگاری با همدیگر همکاری کنید و (هرگز) در راه گناه و تجاوز همکاری نکنید».

و ضایع ساختن هیچ چیز از واجبات شریعت جایز نیست. وبالله تعالی التوفیق.[۱] انتهی

۱- الفصل في الملل والأهواء والنحل از ابن حزم (۱۳۲/۴-۱۳۵).